1321

مختار القراء

در
تجوید

مختار اعمی اصفهانی

سنه
1340

مختار القراء
در تجوید :
مختار اعمی اصفهانی

مختار القراء
در
تجوید
مختار اعمی اصفهانی
سنه
۱۳۴۰

مختار القراء
در تجوید :
مختار اعمی اصفهانی

مختار القراء

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا بنور الایمان واطلق السنتنا بتلاوة
القرآن وجعلنا من امة اشرف بریته وافخر خلیقته محمد المصطفی
سید الانس والجان الذی نزل علیه القرآن صلی الله علیه وآله و
علی اصحابه وخلفائه الذینهم امناء الرحمن سیما ابن عمه
اول الخلفاء وافضل الاوصیاء واولی الاولیاء تالی کتاب الله
ومفسره بافصح البیان وابلغ التبیان قامع الشرک والطغیان علی
بن ابی طالب علیه الصلوة والسلم **اما بعد** بر اصحاب بینش وارباب
بصیرت مخفی نماناد که بعد از شناختن حضرت باری تعالی جل شانه نظر

بمضمون بلاغت مشحون حدیث ما یتقرب العبد بشیء بعد المعرفة
افضل من الصلوة نماز عمده ارکان ایمانست واو از هیچ بنده مکلف
باوجود استاد حاذق وفوق اخراج حروف از مخارج مخصوصه بنا
بر حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وآله که من قرأ القرآن لحنا بغیر
عذر فکانما قتل النبی و نظر بحدیث لا صلوة الا بفاتحة
الکتاب فی تصحیح قرآن مجید بمقتضای آیه وافی هدایه ورتل القرآن
ترتیلا مقبول نیستن اکمل عبادات واجمل مرادات بعد از معرفة الله
تحصیل علم ترتیل است لهذا ذره بیمقدار وحقیر خاکسار خوشه چین
خرمن اخبار المفتقر الی غفران الله الملک الغفار بنده جانی
مختار اعمی اصفهانی را بخاطر رسید که بجهة یادکار بتحصیل
دعای خیر رساله تالیف نماید که منتهی را تذکره و مبتدی را
تبصره بوده باشد وآن را مرتب کردانید بر مقدمه و دوازده
باب وخاتمه وموسوم ساخت بمختار القراء والله المستعان
وعلیه التکلان **مقدمه** در بیان فضیلت تلاوت و مرتبه قاری

قرآن و والدین او و ثواب تعلم و تعلیم آن و ترتیل باب اول در
بیان حروف هجا و معنی و عدد و مخارج آن و بعضی امور که
که تعلق به آن دارد مشتمل بر دو فصل و سه فایده باب دوم
در بیان صفات مشهوره و عارضیه حروف و معنی لحن و
بعضی احوال متعلقه به آن محتوی بر دو فصل و سه تنبیه
باب سیم در بیان استعاذه و بسمله مبتنی بر دو فصل
باب چهارم در بیان احکام هاء کنایه باب پنجم در بیان
مد و قصر باب ششم در بیان ادغام کبیر و صغیر از متماثلین
و متجانسین و متقاربین و ادغام لام شمسی و اظهار لام
قمری مشتمل بر دو فصل باب هفتم در بیان احکام میم ساکن
نزد حروف هجا باب هشتم در بیان احکام نون ساکن
و تنوین نزد حروف هجا باب نهم در بیان تفخیم و ترقیق
راءات باب دهم در بیان معنی وقف و اقسام و انواع و
احکام آن و معنی اختلاس و اشمام و روم و رموز وقف و

وصل

وصل مشتمل بر سه فصل و چهار تنبیه باب یازدهم در بیان
نسب و بلد و تاریخ وفات عاصم و راویان او و سند قراءت
وی و اختلافاتی که واقع است ما بین ابو بکر و حفص مشتمل بر دو
فصل باب دوازدهم در بیان کیفیت نزول قرآن و نوشتن و
سبب در آمدن آن بین دفتین و کتابت آن و رسم الخط قرآنی
مشتمل بر دو فصل و یک تنبیه خاتمه در بیان گفتن تکبیر از و
الضحی تا آخر قرآن و علت آن و طریق آداب تلاوت و ختم
قرآن مجید و بعضی ادعیه متعلقه به شروع و ختم قرآن و آداب
متعلمین و در آن چهار مقصد است و یک تنبیه مقدمه در بیان
فضیلت تلاوت قرآن و ثواب قاری آن و والدین او و تعلم
و تعلیم آن و معنی ترتیل اگرچه در این باب احادیث بسیار است
لیکن این رساله را گنجایش همه آنها نیست پس قدری از آن که
مستند به ثبوت آورده در این مختصر تحریر می‌باید بدانکه در حدیث

صحیح وارد شده که هرگاه قاری قرآن را دفن کنند خطاب
بر زمین شود که ای زمین این بنده را عذاب مکن زمین
گوید خداوندا کسیکه کلام تو در سینهٔ او باشد چگونه او را
عذاب توانم کرد ودر حدیث دیگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
آله منقولست که اهل القرآن اهل الله وخاصته یعنی اهل قرآن
اهل خدا وخاصان ویند ایضا فرمود که هر که قرآن خواند در روز
قیامت قرآن شفاعت کند او را وهر که قرآن شفاعت کند
او را ناجی و رستگار خواهد بود وایضا فرمود که افضل عبادات
امت من خواندن قرآنست وایضا فرمود که اشراف امتی حملة
القرآن یعنی بزرگان امت من بردارندگان قرآنند ونیز روایت
شده که قاری قرآن چون در بهشت درآید او را گویند که اقرأ
وارق یعنی بخوان آیه از قرآن ودرجه بالا رو وپس او آیه
میخواند وبالا میرود چندانکه در حفظ او باشد اللهم ارزقنا

بحرمة

بحرمة القرآن ونیز از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست
که فرمود بسلمان فارسی که یا سلمان علیک بقراءة القرآن
فان قراءة القرآن کفارة للذنوب وستر من النار
وامان من العذاب ویکتب لمن یقرءه بکل آیة ثواب مائة
شهید ویعطی بکل کلمة ثواب نبی وتنزل علی قاریه الرحمة
وتستغفر له الملائکة واشتاق الیه الجنة ورضی عنه
المولی وترجمهٔ این حدیث شریف آنست که ای سلمان بر تو
باد بخواندن قرآن پس بدرستیکه خواندن قرآن کفاره است
مر گناهان را و پرده است میان تو وآتش وامانست از عذاب
ونوشته میشود برای کسی که قرائت میکند او را بازای هر آیه
ثواب صد شهید وعطا میشود او را بازای هر کلمه ثواب
پیغمبری وفرود می آید بقاری قرآن رحمت حضرت
رحمن واستغفار مینمایند برای وملائکهٔ زمین وآسمان
وخواهشمند میشوند بسوی او جنان وخشنود میشود از وی

پروردگار عالمیان واز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در اول
تفسیری که منسوبست بآنحضرت فرموده اند که پدرم از آبای خود و
ایشان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که
آنحضرت فرموده اند که کسی که بخواند قرآنرا و عمل کند بآنچه در اوست
در روز قیامت پدر و مادر او را حله بپوشانند از نور که دنیا
وآنچه در اوست همه کمتر از یک رشته آن بر نیاید و تاجی بر سر او
نهند از نور که روشنی آن تاج مثل روشنی آفتاب و ماه
باشد در خانهای دنیا واز جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
منقولست که خیرکم من تعلّم القرآن وعلّمه یعنی بهترین شما
کسی است که تعلیم بگیرد قرآنرا پس تعلیم کند او را واما قاری قرآنرا
این ثوابها وقتی حاصل است که بمقتضای کریمهٔ مشکینه
ورتّل القرآن ترتیلا و الا از کسانی خواهد بود که در شان عمل نماید صح
ایشان حدیث ربّ تالٍ للقرآن والقرآن یلعنه ورود یافته
مرویست که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله از معنی ترتیل

سؤال کرد آنحضرت فرموده اند که الترتیل حفظ الوقوف واداء
الحروف واز حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست
که الترتیل تجوید الحروف ومعرفة الوقوف باب اول در بیان
حروف هجا و معنی و عدد مخارج وذکر لوازم آنها مشتمل بر
دو فصل و سه فایده فصل اول در ذکر لوازم آنها مخفی نماناد
که پیش از دانستن مخارج شناختن دندانها از لوازم است که
در آداب بعضی از حروف احتیاج بآنها می افتد و عدد دندانها
سی و دو یا بیست و هشت اند بنا بر هر یک از چهار قسم بیرون
نیست قسم اول ثنایا که جمع ثنیه است وآن چهار دندان
پیش است دو از بالا و دو از پایین قسم دویم رباعیات
که جمع رباعیه است وآن نیز چهار دندانست متصل بثنایا
قسم سیم انیاب که جمع نابست وناب عربی دندان نیش را گویند
وآن نیز چهار دندان متصل برباعیات است قسم چهارم اضراس
که جمع ضرس است وآن بیست یا شانزده است اگر بیست باشد

بر سه نوع و اکر شانزده است بدو نوع است **نوع اول** ضواحك كه
جمع ضاحك است و ضاحك خنده كننده را كويند و اينها از ضواحك
بسبب آن كويند كه در هنكام تبسم پيدا ميشوند و اينها چهار دندانند
متصل بانياب **نوع دويم** طواحن كه جمع طاحن و طاحونه است بمعنى
آسياست و اينها دوازده دندانند متصل بضواحك **نوع سيم**
نواجذ كه جمع ناجذ است و ناجذ بوزن ساتر را كويند و اينها چهار دندانند
كه از ابتداى بلوغ تا سى سالكى موعد بر آمدن آنهاست كه اكر درين
بين بر نيامدند من بعد بر نخواهد آمد و اينها مشهور بدندان عقلند
متصل بطواحن **فصل دويم** در بيان حروف هجا و معنى وعدد و مخارج
آن بدانكه هجا بمعنى عدد و مخارج جمع مخرج است و مخرج مكان بيرون
آمدن هر شيئ است و اينجا مراد بيرون آمدن حرف است و حروف
هجا بنا بر قول عربيت بيست و نه و مخارج بنا بر قول خليل بن احمد كه
پسنديده قراست هفده است **اول** مخرج همزه و هاست از آخر
حلق ابتداء قصبه شش **دويم** عين و حاء مهملتين است از وسط

حلق **سيم** مخرج غين و خاء معجمتين است از اول حلق و اين حروف را
حلقى كويند **چهارم** مخرج حروف مدست از هواى دهن بنا بر قول
ثواب و حروف مد سه است چنانچه بيايد و اين حروف را جوفى
هوائى كويند **پنجم** مخرج قافست از غلصمه لهات **ششم** مخرج
كافست از عكده لهات و قاف را غلصمى و كاف را عكدى و
هر دو را با هم لهوى كويند و لهات آن پاره كوشتى است
كه در آخر زبان بجانب حلق آويزانست طرف حلقى او را غلصمه و
طرف فمى آنرا عكده خوانند و بفارسى لهاترا ملازه كويند
هفتم مخرج جيم و شين معجمه و ياى غير مدى است از ميان زبان
با آنچه در برابر اوست از كام بالا و در جيم اندك زبان بكام بالا
مى چسبد و در شين و يا نمى چسبد و اين حروف را شجرى كويند
و شجر عبارتست از كشادگى دهن چون در اداى اين حروف دهن
كشاده ميشود باين سبب اين حروف را شجرى كويند **هشتم** مخرج
ضاد معجمه است از كنار بيخ زبان با آنچه برابر اوست از [illegible]

دندانهای راست واین حرف را ضرسی و حافتی و بعضی شجری
گویند نهم مخرج لام است از کنار سر زبان با لثه دندانهای
انیاب و رباعیات بالا خواه از طرف چپ و خواه از
طرف راست دهم مخرج نون است از سر زبان با لثه دندانهای
ثنایای بالا یازدهم مخرج راء مهمله است اندک بالاتر از
مخرج نون از پشت سر زبان واین حروف را لثوی گویند و
لثه عبارتست از گوشت پای دندانها دوازدهم مخرج طاء و
دال مهملتین و تاء مثناة فوقانی است از تیزی زبان
که او را ذلق گویند با آنچه برابر اوست از شکنهای کام بالا که
متصل است بلثه ثنایا که آنرا نطع گویند واین حروف را ذلقی
و نطعی گویند سیزدهم مخرج ظاء و ذال معجمتین و ثاء مثلثه است
از ذلق با سر دندانهای ثنایای بالا واین حروف را ذلقی و بعضی
لثوی گویند چهاردهم مخرج سین و صاد مهملتین و زاء معجمه است

از باریکی

از باریکی سر زبان که او را اسله گویند با آنچه برابر اوست از شکم
دندانهای ثنایای پایین بر اندک فاصله واین حروف را اسلی
گویند پانزدهم مخرج فاست از سر دندانهای ثنایای بالا با شکم
لب زیرین شانزدهم مخرج میم و واو غیر مدیه و باء موحده است
از دو لب اما میم از بیرون و واو از میان و باء از اندرون دو
لب است در میم و باء دو لبها بهم می چسبد واین چهار حروف را
شفوی گویند هفدهم مخرج میم و نون با غنه است از خیشوم
بنابر قول صحیح و خیشوم عبارتست از سوراخ بینی واین دو
حرف را در این حال غنوی گویند فایدهٔ اول بعضی از این حروف را فرعی
هست که قراءت بآن صحیح است مانند همزه بین بین که میانه همزه
و الف مانند ءَأنت و همزه و واو مانند ءَأُلقي و همزه و یاء مانند
ءَإنّا در تسهیل و آن فرع همزه محققه است و الف ممالة مانند
مجریها و مفخمه مانند قال که فرعند از الف منتصبه و مرققه و

ضاد مشبهه برای معجمه مانند الصراط که فرع عند از صاد و
زای خالص این و لام مفخمه که فرع است از لام مرققه در لفظ جلاله
که ما قبل آن مکسور نباشد و در آنچه روایت صحیح است از ورش
بعد از صاد و طای مهملتین و ظای معجمه مانند علی الله و رسل
الله والصلوة والطلاق و ظلام و رای مرققه که فرع است از
رای مفخمه **فایده دویم** در بیان امتحان نمودن و مستحکم ساختن
حروف از مخرج اداء میکرده باین همزه مفتوحه بر سر آن حرف
درآورده آن حرف را ساکن بلکه مشدد نموده بآن تکلم نماید
تا مشخص شود مانند آء اب ات اث تا آخر بدین قیاس
فایده سیم در بیان فرق ما بین همزه و الف بدانکه سواء اهل
عربیت یعنی منجمان و اعدادیان حروف هجا را بیست و هشت
میدانند چنانچه میگویند که فرق ما بین همزه و الف نیست اصلا
بعلت آنکه در عدد مانند همند و در حساب جمل این دو زاید

شمرده اند و قول ایشان آنست که اگر تفاوت ما بین این دو مسبوق
بایست در عدد غیر هم باشند و اهل عربیت قول آنست که الف
و همزه آن باشد که همزه قبول اعراب نماید و الف قبول اعراب ننماید
بلکه همیشه ساکن باشد و ابتدا بساکن محال لهذا در حروف
هجا لامی بآن ضم نموده لام الف لا گویند و علت و رجحان لام
بر سایر حروف در اینمقام بودن لام است در قلب الف و الف
در قلب لام **باب دویم** در بیان صفات ذاتیه و عارضیه حروف
و معنی لحن و بعضی از افعال متعلقه بآن مشتمل بر دو فصل و یک
تنبیه **فصل اول** در بیان صفات ذاتیه حروف و آن ده اند هر دوی
از آنها ضد یکدیگرند پس بجهت هر حرفی پنج صفت از صفات مذکوره
معین است **اول** انفتاح که بمعنی پهن شدن **دویم** اطباق که بمعنی جمع شدن
و حروف اطباق چهارند صاد و ضاد و ظا و طا و اینحروف را مطبقه
مجهوره آن گویند که زبان در اداء اینحروف جمع شده میل بکام بالا نموده

وصفات ذاتیه

بمنجم اداکردن وباقی حروف را منفتحه گویند بسبب آنکه در اداء آنها
زبان پهن وکشوده شده بر وقت اداء میکردند سوای لام و راء در
بعضی احوال چنانچه گذشت و بباید **سیم** جهر که بمعنی بلند شدن صوت
چهارم همس که بمعنی فرو شدن آوازست و حروف مهموسه ده اند
مجتمع در کلمات فحثه شخص سکت وایشانرا مهموسه بسبب آن
میگویند که چون ضعیفی در این حروف هست در اداء اینها آواز فرو
گذاشته میشود بمرتبه که جوهر صوت در اینها ظاهر نمیشود و باقی
حروف را مجهوره گویند بسبب قوتی که درین حروف است
در اداء اینها آواز منجلی میشود بمرتبه که جوهر آواز مشخص
میگردد **تنبیه** مخفی نماناد نسبت جریان همس و تعقید بجهر که
در کتب قوم مسطورست بگمان فقیر راهی ندارد زیرا که جریان
خاصه رخوه و تعقید خاصه شده است و در حروف مهموسه
تا و کاف مجهوره آنکه از حروف شده اند جریان ندارند و در اداء

آنها

آنها صوت در مخرج منعقد میشود مانند اَکْ اَتْ و در حروف
مجهوره حروفی که متصف بصفت رخوه اند جاری میشوند
مانند اَذْ اَنْ اَضْ اَظْ اَغْ اَوْ اَیْ والله اعلم بالصواب
پنجم رخوه که بمعنی سستی **ششم** شده که بمعنی سختی است و حروف
شده هشت اند مجتمع در ترکیب اَجِدْ قَطْ بَکَتْ و این حروف را
شدیده بواسطه آن گویند که در مخرج مجهوره قوتی که در اینهاست
منعقد میشوند و باقی حروف رخوه و متمند پنج از اینها که
مجتمعند در ترکیب لَمْ نَرْعَ متصف بین الشدة والرخوة
بعلت آنکه نه بدان سختی اند که صوت در اداء این حروف
در مخرج بالمره منعقد شود و نه بآن سستی که جریان
یابد بلکه اول اندک جریان یافته من بعد منعقد شود و بعضی
حروف مد را این ملحق ساخته اند در ترکیب آن نوع عالمی
گفته اند آنچه از این حروف باقی اند متصف بصفت رخوه اند

زیرا که در اداء اینها بعلت سستی که در این حروف است نفس
در مخرج جریان مییابد **هفتم** استفال که بمعنی طلب پستی کردن
هشتم استعلاء که بمعنی طلب بلندی کردنست و حروف
استعلاء هفت اند مجتمع در کلمات قظ خص ضغط و این
حروف را مستعلیه بعلت آن گویند که در اداء این حروف
صوت میل بر بلندی نموده بتفخیم ادا میکردند و باقی حروف را
مستفله گویند بسبب آن گویند که در اداء اینها صوت
میل بر پستی نموده بترقیق ادا میکردند **نهم** اصمات
که بمعنی منع و سنگینی **دهم** اذلاق که بمعنی طرف و سبکی است
و حروف مذلقه شش اند مجتمع در ترکیب فر من
لب و اتصاف این حروف باین صفت بجهة آنست که از
طرف دهن و زبان بسبکی ادا میشوند و باقی آنها را مصمته
بجهة آن گویند که در اداء آنها سنگینی در مخرج بهم میرسد

و در کلام عرب کلمه که رباعی یا خماسی که همه حروف
آن مصمته باشند یافت نشده و ممنوع است مگر
عسجد که علم است زبرای زر و عسطوس و اکدیج که
هر یک علم اند زبرای مردی و این سه لغت را باستقصا
عجمی یافته اند که معرب اند و الف در ترقیق و تفخیم تابع ما
قبل خود است **فصل دویم** در بیان صفات عارضیه
اما صفات عارضیه حروف و هاء بین بجهة ضعفی
که دارد متصف باین صفت است پس باید که صفت خفا را
از حروف مد بلکه الف سلب نمایند و از ها اثبات **پنجم**
نبر که بمعنی تیزی و شدت است مخصص است بهمزه و همزه را منبوره
بسبب آن گویند که بعلت شدت و جهری که در آنست تیز
و تند ادا میکردند **ششم** تکریر که بمعنی دو باره گفتن است مخصص
براء مهمله است و راء را بجهة آن مکرره گویند که غلطی در آنست

که بسبب آن غلظت گویا دو بار گفته میشود پس این
صفت از آن خصوص صاد مشدد بودن زاید باید کرد تا
اساس تشدید بهم نخورد هفتم انحراف که بمعنی کجی است مختص
بلام و رای مهمله است و این دو حرف را منحرفه بسبب آن
گویند که در اداء لام کنار سر زبان کج گردیده بر لثه
انیاب و رباعیات میرسد و در اداء را سر زبان پیچیده
از پشت سر زبان ادا میگردد هشتم بحه که بمعنی گرفتگی صوت است
مختص است بحاء مهمله و حا را مبحوحه بسبب آن گویند که در اداء
آن صوت را گرفتگی حاصل میشود نهم نفث که بمعنی دمش است
مختص بثاء مثلثه است و ثا را منفوثه بسبب آن گویند که
در اداء آن دمش بهم رسد دهم نفخ که بمعنی آماس است مختص
بفاست و فا را منفوخه بسبب آن گویند که در اداء فا آماس
در لب بهم میرسد یازدهم خرخره که بمعنی خراش در گلو بهم رسیدن است

مختص بخاء معجمه است و خا را مخرخره بسبب آن گویند که در
اداء خراش در گلو بهم رسد دوازدهم صفیر که بمعنی شوت
زدن است و آن مختص بسین و صاد مهملتین و زاء معجمه است
و این حروف را صفیریه بسبب آن گویند که در اداء اینها شوت زدن
بهم رسد سیزدهم اعتلال که بمعنی تغییر و تبدیل است مختص بهمزه و
حروف علت است و اینها را معتله بعلت آن گویند که در اینها
تغییر و تبدیل مکرر بهم میرسد چهاردهم تفشی که بمعنی
پراکنده گشتن است مختص است بشین معجمه و بعضی میم و رای مهمله
و فا را با آن ضم ساخته اند و اینها را حروف تفشی بسبب آن
گویند که در مخرج پراکندگی بهم رسانند پانزدهم استطاله که بمعنی
دراز شدن است مختص بضاد معجمه است و ضاد را مستطیله بجهت آن
گویند که طول در مخرج آن از دندان نواجذ تا ضواحک است
و اسب سرکش را نیز مستطیله گویند و هر دو معنی بر ضاد

مناسبست ثانزدهم غنه است وغنه عبارتست از آوازی که بعد
از انضمام شفتین از خیشوم بیرون آید واین مخصوصست
بمیم ونون مشددتین وساکنتین که ادغام با غنه یا اخفا
خوانند والله اعلم بالصواب تنبیه وباید دانست که در مخارج و
صفات مذکوره حروف هرگاه خللی بهم رسد شک
نیست که لحن در قرآءت بهم خواهد رسید مانند آنکه
ذال معجمه را از مخرج زاء معجمه وسین مهمله را از مخرج ثاء
مثلثه وقاف را از مخرج غین وبرعکس ادا کردن وتکریر دادن
راء مهمله وتفخیم در حروف مستفله وترقیق در حروف
مستعلیه بعمل آوردن وحروف مستفله که مجاور حروف
مستعلی باشد بنحوی باید ادا نمود که مستفلی باستفال خود
ومستعلی باستعلاء خود باقی ماند زیرا که استعلاء صفت
قوت واستفال صفت ضعفست وهر قوی ضعیف را میخواهد

تابع

تابع خود سازد مانند فی مخمصة ونصح وبطشا وعظما
وتغشی وحق ومستفلی که مجاور راء مفخمه واقع شود همین
حال دارد مانند مریم تنبیه مخفی نماند که آنچه بعضی از
فضلاء تصور نموده اند که دانستن مخارج وصفات
ممیزه ومدات واجبه کافی است وتحصیل مستحسنات
لازم نیست غافلند از این معنی که در اکثر کلمات واعراب
ایشان تحریف بهم میرسد چنانچه فقیر از بعضی فحول
استماع نموده ام که بعضی کلمات را بنحوی میخوانند که مستلزم
لحن است چون کسره همزه ایاك وفتحه لام اولای لیلة
القدر را بنحوی تلفظ مینمایند که نیز فتحه است ونیز کسره ودر
سوره اعلی آیات را بنحوی وقف نمایند که ها بهم میرسد مانند
فسواه ودر بعضی کلمات تکیه میکنند وغرض از تکیه در
گذشتن حرکت است از حد خود در گذرد اشباع خواهد بود و

واشباع مستلزم زیادتی است و زیادتی مبطل نماز است
واینکه در میان مردم متداول شده که در سورهٔ حمد
هفت موضع است که هرگاه حرف آخر کلمهٔ سابقه به
اول کلمهٔ لاحقه متصل گردد ملتبس باسم شیطان میشود
و همچنان از محدثین و فقها و قراء در کتب خود آنرا
ذکر نکرده اند مگر اینکه در بعضی نسخ نصاب ابی نصر فراهی
مسطور است **رباعی** در فاتحة الکتاب اسم شیطان هفت است
کز وی غم ما باید نقصان باشد دلّ و هرب کیوم است کنع
دیگر کنش نعل نعل نیک بدان دو ربیت که مراد او این
باشد که دال الحمد را از آخر کلمهٔ سابقه که الحمد است قطع
نموده بلام لله که اول کلمهٔ لاحق است وصل نمایند و
همچنین هاء لله را از آخر کلمه قطع نموده براء رب متصل
سازند و علی هذا القیاس الی آخر و از جناب ائمه حدیث

نقیض

نقیض این وارد شده که حاشا کلام جناب اقدس الهی ملتبس
باسم شیطان گردد پس هرگاه استاد حاذق یافت شود
هر بالغ و عاقل را لازم است که بقدر امکان سعی در تحصیل
این علم نموده تا بمقتضای آیهٔ کریمه وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا
عمل کرده معاتب و معاقب نباشد چنانچه از زید بن ثابت
مرویست که قراءة القرآن سنة ماثورة یاخذها
الآخر عن الاول **ایضا** در حدیث دیگر وارد شده که قرأت
القرآن سنة ماثورة یوخذ من افواه الرجال متبع و لا
مبتدع **و لحن** بر دو قسم است جلی و خفی جلی تغیر اعراب
و کلمه زیاده و نقصان و لحن خفی ترک حقوق حروف است
از حیثیت مخارج و صفات بنابرین تعریف شک نیست
که تغنی در قرآن قطع نظر از حرمت آن از مقولهٔ لحن جلی است
زیرا که غنا عبارتست از ترجیع و ترجیع مستلزم تکرار

در حروف و حرکات است و اگر مراد از حدیث من لم یتغن
بالقرآن فلیس منی بر فرض متحاشی ترجیع باشد بنا بر حدیث
من قرأ لحنا بغیر عذر فکانما قتل النبی محمول بر
تغنیه و اگر مراد از آن ترجیع نباشد بنا شده بر حدیث لکل
شیء حلیة و حلیة القرآن صوت الحسن مجاز ابصوت
حسن تواند بود و الا اجتماع نقیضین لازم آید بجهت آنکه منع
از لحن و تجویز بغنا نقیض یکدیگرند و الله اعلم بالصواب

باب سیم در بیان استعاذه و بسمله مبنی بر دو فصل

فصل اول در بیان استعاذه بدانکه در هنگام شروع تلاوت
گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم سنت است و بعضی نظر
بقول جناب قدس الهی که در کلام مجید میفرماید فاذا
قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم از
صیغهٔ امر در این آیه استنباط وجوب نموده اند و بعضی

بعضی

محققین گفته اند که استعاذه قبل از قرآت بمنزلهٔ صابون است
چنانچه صابون چرک را از جامه زایل میکند استعاذه
نیز دهان او زبان را که آلوده بسخنان لغو و ناخوش بوده
باشد پاک نموده تا شایستهٔ تکلم کلام الهی گردد اگر
چه صیغهای دیگر در استعاذه وارد شده است لیکن
صیغهٔ مذکوره اشهر و اقوی است و در جهر و اخفا
در غیر نماز تابع قرآت است و در نماز جهری و اخفائی
در هر دو صورت آهسته خواندن آن سنت است و بعضی
در غیر نماز هرگاه در خدمت استاد حاذق خوانده شود
بجهر و الا در هر دو صورت بر اخفات قایل شده اند

فصل دوم
در بیان بسمله بدانکه علما را در جزء سوره قرآن بودن
بسم الله خلافست مالکی و بعضی از علماء حنفی او را
از قرآن نمیدانند قول ایشان آنست که در ابتدای قرآن

جزء است و در ابتدای هر سوره از بابت ابواب و فصول است
اما اعتقاد علمای امامیه آنست که بسم الله در اول هر
سوره قرآنی غیر سوره توبه جزء آن بلکه آیه از آن سوره است
و باین جهت در کتب فقهاء امامیه گفته اند که هر که
بعد از سورهٔ فاتحه در نماز تعیین سوره نموده
بسم الله گوید باید بعد از تعیین سوره اعادهٔ بسم الله
نماید و الا آیه از آن سوره ترک نموده باشد زیرا که
بآن بسم الله را بقصد هیچ سوره نموده مگر آنکه
عادت بخواندن آن سوره نموده باشد درین هنگام
اعادهٔ بسم الله ضرور نیست و گفتن بسم الله در ابتدای
هر سوره از سور قرآنی غیر سورهٔ توبه خلاف ندارد و
بهمه مذاهب لازم است و در میان دو سوره بعضی از
قراء عشره اثبات او مینمایند و بعضی ترک و امامیه را هیچ

وجه ترک او سوای از سورهٔ توبه جایز نیست و در اجزاء سور
یعنی ابتدای جزو یا حزب یا عشر قاری مخیر است در گفتن
و ترک گفتن آن اما هرگاه آیه مصدر باسماء الله باشد اعم از آنکه
ظاهر باشد مانند اللهُ لا اله الا هو یا ضمیر مانند هُوَ
الاوّلُ وَالآخِرُ درین صورت گفتن بسم الله
انسب است و اگر مصدر باسم ابلیس باشد اعم از آنکه
مظهر باشد مانند الشَّیطانُ یَعِدُکُمُ الفَقرَ یا مضمر
مانند اِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ اولی ترک اوست و
در اجزاء سورهٔ توبه نیز ترک بسم الله اولی است
و بسم الله را مابین استعاذه و سوره چهار
وجه جایزست اوّل آنکه بسم الله را با استعاذه وصل
نموده از سوره قطع نماید دوم آنکه قطع او از استعاذه نموده
بسوره وصل نماید سیم آنکه استعاذه را با بسم الله و

بسم الله را بسوره وصل نمایند **چهارم** آنکه استعاذه را
از بسم الله وبسم الله را از سوره قطع نمایند وبسم
الله را در میانه دو سوره از وجوه مذکوره سه وجه
جایز است ویکوجه ممنوع وآن متصل ساختن بسم
الله است بسوره گذشته وقطعش بسورهٔ آینده وبهترین
وجوه ثلاثه آنست که بسم الله را از آخر سورهٔ گذشته
قطع نموده باول سورهٔ آینده وصل نمایند ومستحب است
اتصال بسم الله براول ده سوره ۱ فاتحه ۲ وانعام ۳
وکهف ۴ وسبا ۵ وفاطر ۶ وانبیاء ۷ وفر ۸ والرحمن ۹ والحاقه
۱۰ والقارعه وقطع او نیز از ده سوره اولی است ۱ محمد ۲
وقیامه ۳ وعبس ۴ وتطفیف ۵ وبلد ۶ ولم یکن ۷ وتکاثر ۸
وهمزه ۹ ولهب والله اعلم بالصواب **باب چهارم** در بیان
هاء کنایه وآن هاء ضمیر متصل مفرد مذکر است ودر آن

چهار صورتست **اول** ماقبل ومابعد ساکن مانند فآتیه الحق
دوم ماقبل متحرک ومابعد ساکن مانند له الملک **سیم**
ماقبل ساکن ومابعد متحرک مانند منه الا وفیه هدی
چهارم ماقبل ومابعد متحرک چون انه من وبر آن در دو
شق اول ودوم هیچیک قراء را صله نباشد ودر شق
سیم ابن کثیر را صله باشد ودر شق چهارم همه قراء را
صله است در حال وصل یعنی هرگاه هاء ضمیر مضموم باشد
آن ضمه را اشباع بواو وهرگاه مکسور باشد آن کسره را
بیا اشباع نمایند ودر حال وقف حذف واو ویا
کنند مانند تنوین که مصاحب اسم است در وصل ومفارق
او در وقف وهمین حال دارد هاء هذه که برای مؤنث
اشاره با وصل نمایند ودر بعضی مواضع میان قراء در
اشباع وقصر وسکون او خلاف هست وما آنچه تعلق

بعاصم و راویان او دارد ذکر میکنیم تا مبتدی را فایده دهد
هاء یرضه لکم در سوره زمر عاصم را قصرست و در فیه
مهانا در سوره فرقان حفص را اشباع است و یؤده الیک
در سوره آل عمران و در دو موضع و در نؤته منها در
سوره در دو موضع و در سوره شوری در یک موضع و
در نوله ما تولی و نصله جهنم در سوره نسا و در یتقه
در سوره نور از برای ابی بکر اسکان هاست و در یتقه
حفص را اسکان قاف و قصر هاست و در اقتده در سوره
انعام و در ارجه در سوره اعراف و سوره شعرا و در القه
در سوره نمل عاصم را اسکان هاست و در غیر اینها بشرط حرکت
ما قبل و ما بعد عاصم را اشباع است **باب پنجم** در بیان مد و
قصر بدانکه حروف مد سه است الف و واو ساکن ما قبل
مضموم و یاء ساکن ما قبل مکسور و اینها را حروف مد و لین

خوانند و این بر دو قسم است مکتوبی و ملفوظی مکتوبی مانند
اوتی که مثال هر سه در او موجود است و لفظی مانند لکم
و بکم که از اشباع ضمه و کسره بهم میرسد و هرگاه ما قبل واو
و یاء ساکن مفتوح باشد او را حرف لین خوانند نه مد مانند
خوف و این و امتداد اینها بدون سبب از یک الف زیاده نیست
و اینرا در اصطلاح قرا قصر و مد ذاتی و طبیعی و اصلی خوانند
و هرگاه سبب بهم رسد زیاده بر یک الف تا چهار الف
و پنج الف علی اختلاف بین القرا امتداد بهم رسد و اینرا
مد فرعی گویند و سبب لفظی است یا معنوی و سبب لفظی
همزه است یا سکون و همزه متصل است یا منفصل و همزه متصل
مقدم است بر حرف مد یا مؤخر در تقدیم مانند امن و اوتی
و ایمانا هیچیک از قرا سوای نافع بروایت ورش از طریق
ازرق مد نباشد و در تاخیر مانند سآء و سوء و سیء

همه قرّا را مدّ است مگر آنکه در مقدار آن در میان ایشان
اختلاف است و این را بسبب اتفاق قرّا مدّ واجب خوانند و
در انفصال مانند إِلَى أَنْفُسِهِمْ و قُوا أَنْفُسَكُمْ و فِي أَنْفُسِهِمْ و
لَهُ إِلَّا و بِمَا أُنْزِلَ در امتداد آن خلاف است بعضی او را مدّ دهند
و بعضی نه مگر در کلمهٔ توحید بجهت تعظیم همه ایشان را
مدّ است و این را بسبب اختلاف مدّ جایز خوانند و در این دو قسم
عاصم را چهار الف مدّ است و سکون نیز بر دو قسم است لازمی
و عارضی و لازمی آنست که هیچ جا از حرف منفک نشود و
عارضی آنست که گاهی باشد و گاهی نه و هر یک از اینها
مدغم اند یا مظهر مدغم آنست که این حرف ساکنه مشدّده باشد
مانند آللّه و مظهر مجزوم مانند الآن و در این دو قسم همه
قرّا را مدّ تمام است و بعضی در مدغم یک الف زیاد گفته اند و
جمهور را تفاوتی فیما بین مدغم و مظهر نیست و عارض

مدغم در قراءت ابی عمرو است در ادغام کبیر هنگام وصل مانند
قَالَ لَهُمْ و سَيَقُولُ لَكَ و قِيلَ لَهُمْ و عارض مظهر در حرف
متحرک غیر مشدّد است در وقف مانند قَالَ و سَيَقُولُ و
قِيلَ و مَطَرَ السَّوْءِ و شَيْءٍ و خَوْفٌ و خَيْرٌ و هر گاه حرف
مدّ که آنرا شرط و سبب که آنرا موجب گویند هر دو قوی
باشند عاصم را چهار الف مدّ باشد و پنج الف نیز گفته اند
و شرط قوی آنست که ما قبل حرف مدّ از جنس مدّ باشد چنانچه
گذشت مثل سآء و موجب قوی همزه است اعم از اینکه متصل
باشد یا منفصل و سکون لازمی اعم از اینکه مدغم باشد یا
مظهر و سکون عارضی در همزه و شرط ضعیف حرف لین و
موجب ضعیف سکون عارضی است در غیر همزه و در عین
ابتداء مریم و شوری طول و توسط بجهت ضعف شرط و قوت
موجب قصر جایز اما قصر طریقهٔ شاطبیه و تیسیر نیست و در

میم ابتداء آل عمران در حالت وصل بجهت تغییر سبب دو وجه
جایز است طول بجهت القاء عارض وقصر بسبب اعتبار آن
وثانی اولیست وتوسط که بعضی دراینمقام قائلند وجهی ندارد
وهرگاه سبب سکون عارضی باشد در او سه وجه جایز است
طول که سه الف است بجهت اعتبار عارض وقصر که یک الف است
بجهت القاء عارض وتوسط که دو الف است بجهت مراعات جانبین
پس در امثله ساکن وعارض مدغم در سه مثال اول که قال
وسیقول وقیل باشد وبجهت وقوع شرط وضعف موجب ودر
مثال چهارم وپنجم که مطر السوء وشیء باشد بجهت ضعف شرط
وقوع موجب طول اولی بر توسط وتوسط اولی بر قصر ودر
مثال ششم وهفتم آن که خوف وحیث است بجهت ضعف هردو
قصر اولی بر توسط وتوسط اولی بر طول است پس مد بر سه
قسم است واجب ولازم وجایز واجب در جایی است که همزه

متصل

متصل بحرف مد ومؤخر باشد ولازم در وقتی است که سبب
سکون لازمی باشد وجایز هنگامی است که سبب همزه
منفصل یا سکون عارضی باشد وسبب معنوی دو چیز است
اول بجهت مبالغه در نفی در قراءة حمزه از بعضی طرق مانند
لا ریب دویم مد تعظیم که قاصران منفصل است در کلمه توحید
بجهت تعظیم نه بسبب همزه واز عاصم بروایت حفص از طریق
منفصل قصر در او وارد شده در غیر شاطبیه وتیسیر باب ششم
در بیان ادغام کبیر وصغیر از متماثلین ومتجانسین ومتقاربین
وادغام لام تعریف نزد حروف شمسیه واظهار آن
نزد حروف قمریه مشتمل بر دو فصل فصل اول در بیان
ادغام کبیر وصغیر از متماثلین ومتجانسین ومتقاربین و
بدانکه ادغام در لغت بمعنی داخل کردن است چنانچه عرب گوید
ادغمت اللجام فی فم الفرس ودر اصطلاح قراء داخل کردن

حرفی است در حرفی و ادغام بر دو قسم است کبیر و صغیر ادغام
کبیر آنستکه مدغم متحرك باشد آنرا ساکن نموده در مدغم فیه درج
کنند و عاصم را ازین قسم چند کلمه باشد مَن حَیَّ در انفال است
بروایت حفص و اَتُحَاجُّونِّی در انعام و لَا تَأمَنَّا در یوسف و در
لَا تَأمَنَّا اشمام با ادغام مینماید و آن ضم شفتین است تا معلوم شود
که مدغم مضموم بوده و آنرا اعمی ادراك نتواند کرد با آنکه ادراك
روم مینماید و اصم ادراك اشمام نماید بخلاف ادراك روم
زیرا که ادراك اشمام موقوف بحس بصر و ادراك روم موقوف
بحس سمع است و مَا مَکَّنِّی در کهف و تَأمُرُونِّی در زمر و ادغام
صغیر آنستکه مدغم ساکن غیر حرف مد باشد در ثانی درج
نمایند و این بر سه قسم است قسم اول آنست که مدغم و مدغم فیه
از حیثیت مخرج و صفات مثل هم باشند و اینرا در اصطلاح
قرا ادغام مثلین مینامند مانند یُوَجِّهْهُ فَاضْرِبْ بِهِ وَقَدْ
دخلوا

دَخَلُوا وَاِذْ ذَهَبَ وَعَصَوا وَكَانُوا و هرگاه حرف اول حرف
مد باشد مانند اٰمَنُوا وَهَاجَرُوا و فِی یُوسُفَ در ثانی
ادغام نکرده بجهت آنکه در حرف مد یا الف مد میباشد
و آن بمنزله فاصله است درمیانه دو حرف هرگاه ادغام شود
از مدیت بیرون آید و این قسم ادغام متفق علیه قرا است
قسم دویم آنستکه از حیثیت مخرج متحد و از حیثیت بعضی
صفات مختلف باشند و این قسم را در اصطلاح قرا ادغام
متجانسین گویند مانند قَدْ تَبَیَّنَ وَاُجِیبَتْ دَعْوَتُکُمَا وَقَالَتْ
طَائِفَةٌ وَاِذْ ظَلَمُوا وَیَلْهَثْ ذٰلِكَ وَارْکَبْ مَعَنَا وَاَحَطْتُ
وَفَرَّطْتُ وَبَسَطْتَ و ادغام یلهث ذلك و ارکب معنا
از عاصم خلافی است و مشهور ادغام است و طا در تا بنحوی
ادغام شود که صفت اطباق باقی ماند قسم سیم آنستکه از حیثیت
مخرج یا صفات مدغم و مدغم فیه قریب هم باشند این قسم را

در اصطلاح قرا ادغام متقاربین خوانند و عاصم را درین
قسم ادغام قاف نخلقکم است بکاف با بقای استعلاء
قاف و عدم آن اما ثانی اولی است و بروایت بکر ادغام
ذال مشتقات اتخاذکم و اخذت در تا مانند اتخذتم و
اخذت و عاصم نیز ادغام میکند لام قل و بل را در راء مانند
قل رب و بل ربکم و بروایت حفص اظهار و سکت می
نماید لام بل ران در سورهٔ تطفیف و نون من راق
در سورهٔ قیامه و همین روایت نون لفظ یس و
نون لفظ ن والقلم در واو اظهار میشود فصل
دوم در بیان ادغام لام تعریف در نزد حروف
شمسیه ادغام و نزد حروف قمریه بدانکه لام تعریف همه
قرا را در حروف شمسیه ادغام و نزد حروف قمریه اظهار است
و تسمیه بعضی حروف بشمسیه و بعضی بقمریه وجهش آنست

که چنانچه

که چنانچه جرم شمس مرئی نمیشود ماهیت لام تعریف
نزد این حروف مسموع نمیگردد و چنانچه جرم قمر مرئی است
ماهیت لام مسطور نزد این حروف مسموع میشود وجه دیگر
آنکه در لفظ الشمس لام مخفی و در لفظ القمر ظاهر است و
حروف شمسیه چهارده اند چنانچه در ضمن مثال معلوم
میگردد مثال تا التراب ثا الثواب دال الدواب ذال
الذباب را الرقاب زا الزکوة سین السحاب شین الشراب
ص الصلوة ض الضالین ط الطلاق ظ الظمآن لام
اللیل نون النهار و بواقی حروف قمریه اند و از ادغامات
آنچه موافق مذهب عاصم نبود درین مختصر ذکر نکردیم
باب هفتم در بیان احکام میم ساکن نزد حروف هجا و
در آن سه حکم است حکم اول چون میم ساکن بمیم رسد ادغام
مثلین با غنه شود مانند انهم مهتدون و میم مشدد نیز همین

حکم دارد حکم دویم میم ساکن چون بحروف بوف رسد
مانند وهم فیها وامولا وانا دربادو قولست اظهار
واخفا مانند بطشتم بطشتم وهردو صحیح است اما اظهار بنا
بر مذهب ابو الحسین منادی وابو طالب بن مکی وجمعی
از عراقیان واخفا بنا بر مذهب جمعی از اهل اداء مصریان
واین اولی است بنا بر اجماع همه قرا در حکم نون ساکن
نزد با که آنرا قلب بمیم نموده اند اخفا مینمایند ودر ادغام
کبیر بمذهب ابی عمرو میم متحرکرا ساکن کرده اند نزد با
اخفا میشود مانند اعلم بمن حکم سیم میم ساکن چون بسایر
حروف رسد اظهار شود مثال همزه چون ام انا تا لم تکن
جیم ام جعلوا حا ام حسب خا ام خلقوا دال امددنا ذال
هم ذکرهم را امرءة زاء ام زاغت سین امسك شین
فامشوا صاد ام صبروا ضاد هم ضلوا طاء فمطرنا ظاء وهم ظالمون

مین

عین ام علی عین لهم عرف قاف هم فوقهم کاف هم کانوا لام
ام لهم نون امنا ها ام هم یاء ام یقولون باب هشتم در
بیان احکام تنوین ونون ساکن نزد حروف هجا بدانکه
تنوین نون ساکنی است لفظی در ضمن دو زبر ودو زیر
ودو پیش ونون ساکن را نزد حروف هجا چهار
حکم است حکم اول چون بحروف یرملون برسد ادغام
میشود ومعنی ادغام در باب آن گذشت در لام ورا
ادغام بی غنه ودر یمون ادغام با غنه شود ومعنی
غنه در موضع خود بیان شد مثال بی غنه من لبن لم
یتغیر ومن رب رحیم مثال با غنه من یاتیه عذاب
یخزیه ومن ماء مهین ومن ولی ولا ومن نور رنا
هذی ونون مشدد نیز همین حکم دارد ونون ساکن
در چهار کلمه از حروف یمون اظهار شود قنوان وصنوان

و دُنْیا و بُنْیانٌ زیراکه مدغم و مدغم فیه در یک کلمه اند
هرگاه ادغام شود سه حرف علی پی در پی باهم رسد
واین در کلام عرب جایز نیست و نیز مشتبه بمضاعف
کردد حکم دویم چون بحروف حلق رسند اظهار شوند
واظهار در اصطلاح قرّا آشکار کردن حرفی است
از حرفی و حروف حلق شش اند همزه و ها و عین و
حا و غین و خا مثال همزه مِنْ اٰمَنَ اِلّا ها اَنْهارٌ جُرُفٍ
هارٍ عین اَنْعَمْتَ اَجْرًا عَظیمًا حا مِنْ حَكِیمٍ حَمِیدٍ غین مِنْ
غِلٍّ وَ رَبٌّ غَفُورٌ خا مِنْ خَیْرٍ وعَلیمٌ خَبیرٌ اَمّا اظهار
نون ساکن و تنوین نزد ها و عین و حاء مهملتین ضروریست
و نزد همزه و غین و خاء معجمتین تعلّق بمعنی صنعت و
علم ادخلی در اظهار هست بنابرانکه حرکت همزه در
قرآءة نافع بروایت ورش منقول و نون نزد غین

و خا در قرآءة ابی جعفر و نافع از طریق مصیّبین اخفا
شود حکم سیم نون ساکن و تنوین چون بباء موحده رسند
قلب بمیم شوند و میم نیز نزد با اخفا شود و قلب در
اصطلاح قرّا بدل کردن حرفی است بحرفی مانند
اَنْ بُورِكَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ و اخفاء میم منقلب از نون نزد
قرّا باتفاق قوم است چنانچه در باب میم ساکن مذکور
شد حکم چهارم نون ساکن و تنوین چون بباقی حروف
رسند اخفا شوند و اخفا در اصطلاح قرّا پنهان
کردن حرفی است نزد حرفی و این حروف پانزده اند تا[1]
و ثا[2] و جیم[3] و دال[4] و ذال[5] و زاء[6] و سین[7] و شین[8] و
صاد[9] و ضاد[10] و طا[11] و ظا[12] و فا[13] و قاف[14] و کاف[15]
مثال تا اَنْتَ یَوْمًا تُرْجَعُونَ ثا وَ اُنْثیٰ وَ اَزْواجًا ثَلٰثَةً
جیم اَنْجَیْنا و حَبًّا جَمًّا دال عِنْدَهُ دَكًّا دَكًّا ذال مِنْ ذَكَرٍ وَ

طعاماً ذا غصةٍ زاء أزل ويومئذٍ زرقاً سين أن سلامٌ
سلاماً سلاماً شين إنشاءً يومئذٍ شأنٌ صاد أنصرنا
صفاً صفاً ضاد من ضيدٍ وقوماً ضالين طا من طينٍ ليلاً
طويلاً ظا انظر ظلاً ظليلاً فا من فتنةٍ وكلا منها قاف
من قبل وعليم قدير كاف إن كان عليماً كبيراً تنبيه بدانكه
ادغام نون ساکن و تنوین در لام و را بجهة اقربیت و در
میم بسبب قرب و اظهار آنها نزد حروف حلق بعلت
بعد و قلبشان نزد با بسبب مؤاخی بودن آنها بمیم در غنه
و اخفاء میم نزد با بسبب مشارکت میم نزد با بسبب مشارکت
میم و با در مخرج و اخفاء نون ساکن و تنوین نزد باقی
حروف بسبب آنست که نه آن قرب دارند که ادغام شوند
و نه آن بعد دارند که اظهار شوند بلکه بعلت توسط اخفا می‌کردند
باب نهم در بیان احکام تفخیم و ترقیق را است بدانکه

اسباب تفخیم فتحه است چون رسولٌ و ضمه و چون رُسُل
و سکون او بعد از فتحه چون ارسل و بعد از ضمه و چون
ارسل و ما بین کسره ما قبل و حرف مستعلی ما بعد چون
فی قرطاسٍ و فرقةٍ و ارصاداً و لبالمرصاد و ما بعد
کسره عارضی چون ارجع و کسرهٔ منفصله چون الذی
ارتضی و اسکان متحرک آن در آخر کلمه در وقف بعد از
فتحه چون والقمر و بعد از الف چون من نارٍ و بعد از ساکن
ما قبل مفتوح چون ببدرٍ و بعد از ضمه چون ذی ظفرٍ
و بعد از ساکن ما قبل مضموم چون لفی خسرٍ و اسباب
ترقیق کسره چون رجالٌ و سکون او بعد از کسرهٔ اصلی چون
امرت و اسکان متحرک او در آخر کلمه در وقف بعد از کسره
ما قبل چون کفر و بعد از ساکن ما قبل مکسور چون السحر و
بعد از یاء ساکنه چون خیرٌ و قدیرٌ و در فرق و صلاً و

بدر مِصْر و عَيْنَ القِطْرِ وفِسٰادُ و وجهِ جايزست اتماد رقى
تفخيم اولى است بجهة انكه اصل در را تفخيم وما بعد
آن حرف مستعلى است و ترقيق بجهة بودن اوست
ميان دو كسره و در مِصْر نيز تفخيم اولى است عملاً
بالاصل ونظراً للوصل و ترقيق آن بجهة كسرهٔ ماقبل
ماقبل و مكسورست وصلاً و تفخيم آن بجهة عمل
كردن باصل ذاتست و راى كه بعلت تشديد مكرر
شود تابع حركت خودست در تفخيم و ترقيق مانند
اَلْبِرَّ و فِي الْبِرِّ و در راء حكم ديكر هست كه مختص است
بنافع بروايت ورش كه ذكر آن در اين رساله موجب
تطويل ميشود هر كه خواهد بكتب مبسوطه رجوع
نمايد **باب دوم** در بيان معنى وقف واقسام و
انواع واحكام آن ومعنى اختلاس و روم واشمام

رموز وقف مشتمل بر سه فصل و سه تنبيه **فصل اول** در
بيان معنى وقف واقسام آن وقف در لغت بمعنى بريدن
و در زبان كردن است و در اصطلاح قرا بريدن صوت
ونفس است در آخر كلمه بعنوانى كه حرف آخر اكر متحرك
باشد ساكن ساخته واكر ساكن باشد بحال خود كذارند
واين بجهة آنست كه چون قارى را ممكن نباشد كه قصه و
بعضى آيات قرآنى را بيكنفس تمام كند ناچارست از
وقف نمودن در جايى كه از خطا محفوظ ماند و شنونده
از آن محفوظ كردد واقسام آن چهارست تام و كافى
وحسن وقبيح اما تام آنست كه از حيثيت لفظ و معنى
تمام بوده محتاج بما بعد نباشد واين در رؤس آيه و
غير نيز ميباشد مانند وقف بر مَالِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ و
ابتدا از اِيّاكَ نَعْبُدُ و وقف بر هُمُ المُفْلِحُوْنَ و ابتدا

از إِنَّ الَّذِينَ و در میان این نیز میباشد مثل وقف بر
بعد اذ جاءنی و ابتدا از وَكَانَ الشَّيْطَانُ نمودن و
اگر کلام تعلق بما بعد دارد از جهت معنی بدون لفظ آنرا
وقف کافی گویند و وقف درین پسندیده است و
ابتدا از ما بعد وی جایز و این نیز [illegible] در [illegible] آیه
و غیر میباشد مثل بر مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ [illegible] يُنْفِقُونَ و ابتدا
از وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ و وقف [illegible] و ابتدا
از وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و اگر کلام [illegible] دارد از
جهت لفظ بدون معنی آنرا وقف حسن گویند زیرا که
در نفس الامر وقف درین حسن است [illegible] جایز نیست
ابتدا از ما بعد او مثل وقف بر الحمد لله و ابتدا از رَبِّ
العالمین مگر آنکه بر سر آیه بنا بر حدیثی که از ام سلمه
رضی الله عنها مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

بر سر همه آیات وقف مینمودند مثل اینکه میفرمودند
بسم الله الرحمن الرحیم و وقف میکردند و ابتدا بر الحمد
نموده در رَبِّ العالمین وقف نموده ابتدا از الرحمن
الرحیم وقف کرده ابتدا از مالک مینمودند و همچنین الی
آخر قرآن اما وقف قبیح آنستکه از حیثیت معنی و
لفظ تعلق بما بعد [illegible] بجهت اضطرار و یا
بجهت نارسائی نفس [illegible] آن قرائت یا
نفی کلام وقف نمو[illegible] توقف علیه نماید
زیرا که وقف بر او جایز نیست [illegible] بر الحمد و ابتدا
از الله و وقف بر رب و ابتدا از العالمین تنبیه بدانکه وقف
واجب و حرام در قرآن مجید نمیباشد مگر آنکه تغییر
در معنی بهم رسد و بیم کفر باشد مانند وقف بر لا اله و
الا الله که کفر محض است و والله لا یهدی بدون بیان

الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَالْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ وَالْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
که لازم آید که خدای تعالی وتقدس هیچ فردی از
افراد بندکان خود را راه نمائی نکند وهمچنین ابتدا
کردن جایز نیست بکلامی که در او توهم کفر بود مانند
ابتدا بر انَّ الله فقیرٌ بدون ذکر قول الذین قالوا مانند
اینها **فصل دویم** در بیان انواع واحکام وقف ومعنی
اختلاس واشمام وروم بدانکه وقوف مستعمله بر
نه نوع میباشد **اول** وقف بر ادغام چون شیء وسوء
که در قراءة ابو حمزه همزهٔ اخیر آنها در وقف بدل
بحرف ماقبل کردیده وحرف ماقبل در آنها ادغام شود
چون شیّ وسوّ **دویم** وقف بحذفست چنانچه در مانند
کلمتین مذکورتین در قراءة ابو حمزه بروایت بکر همزهٔ
آنها را در وقف حذف نمایند چون شی وسو **سیم** وقف

بالحاق

بر الحاقست چنانچه در کلمهٔ مَمَّ وعَمَّ وفِیمَ ولِمَ که بعضی
از قرّا در وقف با آنها الحاق نمایند چنانچه کویند ممّه
وعمّه وفیمه ولمه **چهارم** وقف باثبات چنانچه در کلمهٔ
واقٍ وهادٍ در وصل بجهة التقاء ساکنین میان تنوین
ویا یا را حذف نموده اند بعضی از قرّا در وقف آنرا ثابت
مینمایند چنانچه کویند هادی وواقی ومانند اینهاست لفظ
أنَا که در رسم با الف نوشته میشود ووصلاً الف حذف
ودر وقف ثابت میماند **پنجم** وقف بر ابدالست چنانچه تاء
تانیث را در وقف بدل بها میکنند مانند رحمة وزکوة
وصلوة وتوریة وهرکاه بتاء مطوّل نوشته شده
باشد وقف آنها برسم است **ششم** وقف بنقلست چنانچه
وقف در کلمهٔ الامر والارض والآخر در قراءت حمزه
نقل حرکت همزهٔ فاء الفعل بلام تعریف شده در حالت

وقف و همزه حذف میکردد **هفتم** وقف بر اشمام است
وبیان آن شد در باب ادغام واشمام در لغت بو یابیدن است
و در اصطلاح قرا اشاره بدو لب است بعد از اسکان تا
معلوم شود که موقوف علیه مرفوع یا مضموم است چون
رحیم و نستعین واین بمرفوع ومضموم است **هشتم** روم و
روم در لغت جستن و انداختن و قصد کردن است و در
اصطلاح قرا انداختن بعضی از حرکت است در وقف و
استماع این کس را میسر است که قریب بقاری باشد واین
مشترکست میانه مرفوع ومضموم ومجرور ومکسور
نهم وقف بر اسکانست و اسکان انداختن تمام حرکت است
در وقف واین مشترکست میانه مرفوع ومضموم ومجرور
ومکسور ومنصوب و مفتوح مثال جمله چون نستعین و
من قبل ومن بعض و فاذهبوا والغیظ وامن واشمام و

روم را در ضمه و کسره عارضی و منصوب و مفتوح دخلی
نیست چنانچه در منصوب و مفتوح مانند فتمنوا الموت
ولئن الملك لمن مجتنبوا اللقاء ساکنین در مثال اول واو را
جنس خود حرکت دهند و در مثال ثانی نون را بنابر قاعده
الساکن اذا حرک حرک بالکسر وصلاً کسره دادند
پس در این دو مثال منصوب و مفتوح وقف بسکونست
وبعضی از جماعت القرا که مجوز روم در منصوب و مفتوح
شده بنموده اند راهی ندارد و اصلح در وقف بسکونست
و دیگر همچنانست وقف در های ساکنه که بدل از تاء
مدوره است مانند رحمة ومن رحمة و اما وقف در هاء
که مضموم یا مکسور باشد در آن سه قولست **اول** انکه مطلقا
اشمام و روم در آنها جایز نیست دوم قول سیم تفضیلی هست
و آن انکه وجه بیرون نیست ما قبل مفتوح چون لرؤف وصحیح

ساکن چون مِنۡهُ والف چون اخاهُ درین سه وجه اشمام
و روم را قائلین قول سیم جایز نهیداشته اند و در ماقبل
مضموم چون اَمۡرُهُ و مکسور چون اَمۡرِهِ و ساکن ماقبل
کر از حروف علّه باشد چون عَقَلُوهُ و اَلۡقُوهُ و عَلَيۡهِ و فِيهِ
جایز نهیداشته اند و هرگاه ماقبل حرف موقوف علیه غیر
همزه و مابعد او حرف مد یا لین باشد وقف آن در مرفوع
و مضموم او هفت وجه جایز است طول و توسط و قصر در
حالت اشمام طول و توسط و قصر در حالت اسکان
و اشمام و قصر در حالت روم زیرا که روم حکم وصل اشمام
دارد و هرگاه حرف موقوف علیه مجرور یا مکسور باشد
بعد از حرف مد و لین در او چهار وجه جایز است طول
و توسط و قصر در حالت اسکان و قصر در حالت روم
و اگر بعد از حرف مد و لین حرف موقوف علیه منصوب

یا مفتوح

یا مفتوح باشد در او سه وجه است طول و توسط و قصر تنبیه دوم
از حضرت رسول صلی الله علیه مروی است که هر که ده
موضع از قرآن مجید وقف نماید من ضامنم از برای او
بهشت را و این ده وقف موسوم اند بوقف غفران
اول در مائده وَالنَّصَارىٰ اَوۡلِيَاءَ دویم در انعام
وَالَّذِينَ يَسۡمَعُونَ سیم و چهارم در الم سجده كَانَ فَاسِقًا وَلَا
يَسۡتَوُونَ و پنج از آن در یس ١ وَآثَارَهُمۡ ٢ عَلَى الۡعِبَادِ
٣ وَمِن مَّرۡقَدِنَا ٤ وَاَنِ اعۡبُدُونِي ٥ مِثۡلَهُمۡ ٦ در ملك
وَيَقۡبِضۡنَ تنبیه سیم بدانکه اشمام بر چهار نوع است اول
اشاره بعضو است چنانچه گذشت دویم خلط حرکت
در حرکت مانند قیل که در بعضی قراءات خلط کسره
قاف بضمه میکنند سیم خلط حرف بحرف در بعضی
قراءات مانند صراط که صاد او را مخلوط بزاء معجمه مینمایند

چهارم اختلافست اینرا اشمام گویند و روم عبارتست از باقی
گذاردن ثلث حرکت وانداختن دو ثلث دیگر در حالت
وقف واختلاس در لغت یعنی ربوده شده و در اصطلاح
فرا ربودن ثلث حرکت است در وصل واین متحقق میشود
و در ادای کلمه باخفاء صوت در آن حرف فصل ششم در بیان
رموز وقف و وصل است بدانکه رموز معموله هیفده‌اند
میم ۱ وطا ۲ وجیم ۳ وزا ۴ وصاد ۵ ولا ۶ وقف ۷ وصل ۸ وصلی ۹
وق ۱۰ وقلا ۱۱ وکاف ۱۲ وسین ۱۳ ووقفه ۱۴ وصنو ۱۵ وصب ۱۶
وجه ۱۷ اما رموزی که شیخ عبدالله محمد الطیفور سجاوندی
وضع نموده شش رمزست اول میم علامت وقف لازم است
هرگاه از او درگذشته در کلمات مابعد وقف نماید نوعی
ناخوشی در معنی میرود مانند وصل نمودن انهم اصحاب
النار را بر الذین یحملون العرش و در العرش وقف نمودن

شان نیست که فساد در معنی لازم آید دویم طا علامت وقف
مطلق است یعنی دلیل از برای وصل او نیست واین رمز در
وقف تام نوشته میشود وجیم علامت وقف جایز است
یعنی دلیل وقف و وصل در او هست اما وقف اولی است
وزا وقف مجوزست یعنی دلیل وصل اولی است از وقف
وصاد وقف مرخص است یعنی هرگاه قاری احتمال
تمام کردن آیه در یکنفس نمایند مرخص است که در همین موضع
وقف نماید واحتیاج بر اعاده نیست ولام علامت لا
تقف است یعنی در او اختیار وقف نباید کرد واگر بنفس
نارسائی نماید اعاده موقوف علیه لازم است اما اگر لا
بآیه جمع شود اعاده لازم نیست نظر بحدیث ام سلمه که گفت
وبعضی متاخرین رموز دیگر بجهت توضیح بآنها ضم
نموده‌اند چنانچه در موضع طا قف و در موضع زا صلی

و در جای لا صل نویسند و بعضی رمز دیگر وضع نموده اند
چنانچه علامت قیل [illegible] و قیل لا وقف قلا
نویسند و س علامت سکته است و غرض از سکت
قطع صوتست بدون قطع نفس و این در وصل جاری است
و وقف بر عکس اینست که در او قطع صوت و قطع نفس
هر دو میشود اما ز و د بجا و زمینما یند و لی بعضی کذلک است
یعنی حکم رمزها قبل خود دارد و صق در جای نوشته شود
که در میان دو کلمه معانقه باشد یعنی هر وقف در یکی از
کلمتین دون دیگری باشد پس هر کاه وقف در ثانی
اولی باشد در اول صق نویسند یعنی وصل کند قبل را
و وقف کن بعد از زیرا که صاد علامت وصل و ق
علامت قیل است مانند لا ریب فیه که وقف در فیه اولی است
از لا ریب و هر کاه وقف در اول اولی باشد در ثانی صب

نویسند

بعد را

نویسند یعنی وقف کن قبل را و وصل کن مانند الی
التهلکة و احسنوا که وقف در الی التهلکة اولی است
از و احسنوا و هر کاه [illegible] هر یک مختلف فیه باشد
جز نویسند یعنی جواز وقف در هر یک مختلف فیه است
و علامات معانقه است سه نقطه نون و قاف است که
با انضمام رمزی در هر یک از کلمتین است مرقوم میشود
تنبیه بدانکه بار چند رمز دیگر وضع کرده اند از جهت
بیان عشرها و خمسها و آیات خلافی آنها اینست
ه ع خب عب شب لب شا مد تك چون
کوفی و بصری در خمس اتفاق نمایند ه رمز ایشانست
و چون اختلاف کنند رمز کوفی همان هاست و رمز
بصری خب و چون کوفی و بصری در عشر اختلاف کنند
رمز کوفی عین با یاست و رمز بصری عب و هر کاه اتفاق

کنند رمز ایشان کوفی است وچون در آیه میان کوفی
وبصری اختلاف واقع شود رمز کوفی کوفی است و رمز
بصری ب و لب علامت های بصریست وچون در میان
کوفی وشامی اختلاف بهم رسد رمز شامی شا نویسند وچون
میان مدنی وکوفی اختلاف بهم رسد رمز مدنی مد نویسند
وچون در میان مکی وکوفی اختلاف بهم رسد رمز مکی
مك نویسند والله اعلم بالصواب **باب یازدهم** در بیان
نسب وبلد وتاریخ فوت عاصم وراویان او وسند
قرآءت وی واختلافات کی واقع است میانه بکر
وحفص **فصل اول** در بیان نسب وبلد وتاریخ فوت
عاصم وراویان او وسند قرآءت وی بدانکه قرآءت
مشهوره ده اند اما متداول در بلاد عجم واکثر از بلاد
عرب قرآءت عاصم است لهذا درین رساله اکتفا

بآن

بآن میشود ونسب عاصم بدین وجه است عاصم ابن بهدله
ابن ابی النجود کوفی عاصم است وبهدله اسم مادر ویست
وچون والدهٔ او از اکابر عرب بود او را بنام مادر میخوانند
وابی النجود بفتح جیم وضم نون پدر وی است وبعضی
گفته اند که اسم عاصم عبد بود واو پیشوای اهل کوفه
بوده ودر قرآءت بعد از عبد الرحمن سلمی هیچکس را به
وی نبوده وجمع کرده بود میان فصاحت واتقان
وتحریر وتجوید واواز حزین نیکو داشت وهیچکس بجز ان
او نخوانده وی از تابعین وفاتش در کوفه بود در اواخر سنه
سبع وعشرین ومائه واو قرآن را فرا گرفته از عبد الرحمن
سلمی وابی مریم ذر ابن حبش سعد الشهیر بشیبانی و
عبد الرحمن اخذ کرده بود از جناب علی ابن ابی طالب و
عنه واو اخذ کرده بود از عثمان بن عفان وعبد الله

مسعود و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و عاصم را
دو راوی است یکی شعبه ابن عیاش بن سالم که مکنی است
به ابو بکر بعضی گفته اند که اسمش احمد است و غیر این نیز گفته اند
لیکن اول اصح است و از قبیله بنی اسد است ولادتش
در کوفه سنه خمس و تسعین من الهجرة وفاتش در جمادی
الاول سنه ثلث و تسعین و مائه در کوفه واقع شده
و او قرآن را فرا گرفته بود از عاصم بی واسطه و در نحو
و علم حدیث کامل و صاحب فن بود اما حفص
کنیه اش ابو عمرو است و ابو داود نیز گفته اند و از قبیله
بنی اسد است و عاصم او را بزرگ کرده و مربی وی بود
ولادتش در کوفه سنه تسعین من الهجرة این گفته که روایت
صحیح از قرآءت عاصم روایت حفص است و از ابن منادی
روایت است که مردم حفص را در حفظ و ضبط در قرآءت

فوق شعبه شمرده اند و فاتش در کوفه بوده سنه ثمانین
و مائه بر قول اصح و ایشان در بعضی کلمات قرآءت
با یکدیگر مخالفت نموده اند و لیکن آن مخالفت خالی
از معنی نیست پس هر کلمه که بکر با حفص مخالفت نموده
روایت حفص همان سیاهی است که نوشته شده و روایت
بکر به سرخی و در این باب اختلافات ایشان بدستوریست
که از علما آئمه سلف رسید بتفصیل سوره بسوره ذکر
میشود **فصل دویم** در بیان اختلافاتی که واقع است میان
بکر و حفص بدانکه در سوره فاتحة الکتاب راویان عاصم را
اختلافی نیست و باقی قراء را در بعضی کلمات آن خلاف است
در این رساله بتمیز تا ذکر میشود عاصم و کسائی و یعقوب
مالک را بالف خوانده اند و باقی قراء ملک بغیر الف
و ابو عمرو و یعقوب میم الرحیم را در میم مالک ادغام نموده اند

وغیرهم اظهار وابن کثیر بروایت قنبل ویعقوب بروایت
رویس السراط وسراط را بسین خوانده اند وحمزه صاد
آنرا مخلوط بزاء معجمه نموده چنانچه سابق ذکر شد وباقی
قراء بصاد خالص قراءت نموده اند وحمزه ویعقوب
علیهم را بضم ادا نموده اند وباقی بکسره وابن کثیر و
قالون وابو جعفر بصله میم جمع خوانده اند وغیر ایشان
بدون صله سورة البقرة ثم اتخذتم هر صیغه که از
باب اخذ واتخاذ بوده باشد حفص اظهار میکند ذال را
چنانچه سابق مذکور شد وبکر ادغام میکند بمرتبه
که اثری از ذال باقی نمیماند وبتاء مشدده ملفوظ کردد
وهزؤا حفص بواو خوانده وبکر بهمزه هرجا که باشد
تعملون او[illegible] حفص بتاء خطاب خوانده وبکر بیاء
غیبت ودرین کلمه حفص وبکر در چهار موضع اختلاف

نموده اند یکی در موضع مسطور دویم آخر سوره هود سیم
آخر سوره نمل چهارم آخر سوره منافقون ودر باقی
مواضع خلاف نیست بجبریل حفص بکسر جیم وراء ویاء
ساکن بعد از را خوانده وبکر بفتح جیم وراء وهمزه
مکسوره بعد از را بدون یا هرجا که واقع شود میکائیل
حفص این کلمه را بر وزن مفعال خوانده وبکر بر وزن
مفعائیل عهدی حفص بسکون یا خوانده اما در وصل
ساقط میشود وبکر بفتح یا بیتی بعکس عهدی از ایشان روایت
شده واین در سه موضع است یکی در این سوره دویم در
سوره حج سیم در سوره نوح مخلصون ام تقولون
حفص وصل کلمتین نموده وبتاء خطاب خوانده وبکر
در مخلصون وقف نموده بیاء غیبت خوانده از برای
حفص لا بسیاهی وبجهت بکر طاء سرخ نوشته شود و

رَؤُفٌ حفص اين كلمه را هرجا كه باشد بر وزن فعول
خوانده وبكر بحذف واو بر وزن فعل خُطُوَاتِ حفص
اين كلمه را هرجا كه باشد بضم طا خواند وبكر بسكون آن
لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ حفص بنصب را خوانده وبكر برفع آن مِنْ
مُوصٍ حفص بسكون واو وتخفيف صاد خوانده وبكر
بفتح واو وتشديد صاد وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ حفص بسكون
كاف وتخفيف ميم خوانده وبكر بفتح كاف وتشديد
ميم الْبُيُوتَ هرجا كه باشد خواه معرفه وخواه نكره حفص
بضم باء موحده خوانده وبكر بكسر آن حَتَّى يَطْهُرْنَ حفص
بسكون طا وضم ها خوانده وبكر بتشديد طا وها
مفتوحتين قَدَرُهُ در موضعين حفص بفتح دال خوانده
وبكر بسكون آن وَصِيَّةً حفص بنصب تاء منونه خوانده
وبكر برفع وى وَيَبْسُطُ حفص بسين خوانده وبكر بصاد

خالصه جُزْءًا حفص بسكون زا خوانده وبكر بضم آن نِعِمَّا
هِيَ حفص بكسر عين خوانده وبكر با اختلاس ميم با تشديد
وسكون عين واختلاس ذكر شد وَيُكَفِّرُ حفص بياء
غيبت خوانده وبكر بنون متكلم فَأْذَنُوا حفص بسكون
همزه وفتح ذال معجمه وبكر با اثبات الف بعد از همزه و
كسر ذال معجمه **سورة آل عمران** رِضْوَانٌ حفص بكسر راء مهمله
خوانده وبكر بضم آن هرجا كه باشد سواى رِضْوَانَهُ سُبُلَ
السَّلَامِ در مائده شاطبى وصاحب تيسير وَجْهِيَ حفص
بفتح يا خوانده وبكر بسكون آن وهمچنين است آنچه در انعام آ
مِنَ الْمَيِّتِ هرگاه بر الف لام باشد حفص بتشديد وكسر يا
خوانده مطلقا وبكر بتخفيف وسكون آن وبدون
الف لام بايد كه بلد با وضم باشد مانند بَلَدٍ مَيِّتٍ مَيْتًا
وَضَعَتْ حفص بفتح عين وسكون تا خوانده وبكر باسكان

عین وضم تا زکریا هرجا که واقع شود حفص بعضی وبعضی
همزه خوانده وبکر بمد وهمزه فَتَوَفَّتْهُمُ حفص بیاء غیبت
خوانده وبکر بنون متکلم در این موضع نُوَدِّهِ اشباع و
سکون ها آن در سابق ذکر شد یَبْغُونَ وَیُرْجَعُونَ حفص
بیاء غیبت خوانده در هر دو موضع وبکر بتاء خطاب
وَحِجُّ الْبَیْتِ حفص بکسر حا وبکر بفتح حا خوانده در این موضع
وَمَا یَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَلَنْ یُکْفَرُوهُ حفص در این دو موضع بیاء
غیبت خوانده وبکر بتاء خطاب قَرْحٌ هرجا که باشد خواه
نکره وخواه معرفه حفص بفتح قاف خوانده وبکر بضم آن
نُؤْتِیهِ ذکر شد بِمَا یَجْمَعُونَ حفص بیاء غیبت خوانده وبکر
بتاء خطاب در این موضع لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَکْتُمُونَهُ
در این دو موضع حفص بتاء خطاب خوانده وبکر بیاء
غیبت سورة النساء وَسَیَصْلَوْنَ حفص بفتحیا خوانده وبکر

بضم آن یُوصِی بِهَا در دو موضع اول حفص بکسر صاد خوانده
وبکر بفتح آن مُبَیَّنَةٍ مطلقا حفص بکسر یا خوانده و
بکر بفتح آن خواه مفرد باشد وخواه جمع عَلَیْکُمْ وَأُحِلَّ
حفص کلمتین را متصل ساخته وبضم همزه وکسره حا
خوانده وبکر در عَلَیْکُمْ وقف نموده وبفتح هر دو
خوانده فَإِذَا أُحْصِنَّ حفص بضم همزه وکسر صاد خوانده
وبکر بفتح هر دو وَکَأَنْ لَمْ یَکُنْ حفص بتاء تانیث خوانده
وبکر بیاء تذکیر نُوَلِّهِ وَنُصْلِهِ سابق ذکر شد یَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ حفص بفتح یا وبضم خا خوانده وبکر بضم یا وفتح
خا سَوْفَ یُؤْتِیهِمْ حفص بیاء غیبت وبکر بنون تکلم
خوانده سورة المائدة شَنَآنُ حفص بفتح نون اول خوانده
وبکر بسکون آن در دو موضع وَأَرْجُلَکُمْ حفص بنصب لام
خوانده وبکر بکسر آن بِیَدِیَ إِلَیْکَ حفص بفتح یاء اضافه

خوانده و بکر باسکان وی ریسا أَنْتُمْ در اینجا و در انعام
حفص بحذف الف ثانی و فتح تا و ضم ها خوانده و بکر
باثبات الف و کسر تا و ها عَقَدْتُمْ حفص بتشدید قاف
خوانده و بکر بتخفیف آن اِسْتَحَقَّ حفص بفتح تا و حا خوانده
و بکر بضم تا و کسر حا الْأَوْلَيَانِ حفص بفتح همزه و لام و
سکون واو و اثبات الف بعد از یا و کسر نون خوانده و
بکر بفتح همزه و تشدید و فتح واو و کسرهٔ لام و اسقاط
الف بعد از یا و فتح نون الْغُيُوبِ حفص بضم غین معجمه خوانده
و بکر بکسر آن هر جا که باشد اُمِّيَ إِلٰهَيْنِ حفص بفتح یا خوانده
و بکر بسکون آن **سورة الانعام** مَنْ يُصْرَفْ حفص بضم یا و فتح را
خوانده و بکر بفتح یا و کسر را فِتْنَتُهُمْ حفص برفع تا خوانده
و بکر بنصب آن وَلَا نُكَذِّبَ وَنَكُونَ حفص بنصب باء موحده
و نون خوانده و بکر برفع هر دو أَفَلَا تَعْقِلُونَ حفص بتاء

خطاب

خطاب و بکر بیاء غیبت و همچنین است آنچه در سورهٔ اعراف است
وَلِتَسْتَبِينَ حفص بتاء تأنیث خوانده و بکر بیاء
غیبت خُفْيَةً حفص بضم خاء معجمه خوانده و بکر بکسر آن
و همچنین است در سورهٔ اعراف وَرَأَى كَوْكَبًا حفص بفتح راء
و همزه خوانده و بکر باماله هر دو و اگر بعد از کلمهٔ رأى لام
تعریف باشد مثل رَأَى الْقَمَرَ و رَأَى الشَّمْسَ بکر را اماله الف
نباشد وصلاً وَلِتُنْذِرَ حفص بتاء خطاب خوانده و بکر
بیاء غیبت بَيْنَكُمْ حفص بنصب نون خوانده و بکر برفع آن
وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا حفص وصل کلمتین نموده با فتح همزه
و بکر در يُشْعِرُكُمْ وقف و ابتدا بهمزهٔ مفتوحه نموده مُنَزَّلٌ
حفص بفتح نون و تشدید زاء معجمه خوانده و بکر بسکون نون
و تخفیف زا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ حفص بفتح حا و را خوانده و بکر
بضم حا و کسر راء حَرَجًا حفص بفتح را خوانده و بکر بکسر آن

يَصْعَقُ حفص بتشديد صاد و عين خوانده و بكر باثبات
الف بعد از صاد و تخفيف عين وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ حفص
بياء غيبت خوانده و بكر بنون متكلم و همچنين است در
موضع ثانى سورهٔ يونس و آنچه در سورهٔ فرقان و
سبا است ثُمَّ يَقُولُ در روايتين تابع ما قبل خود است
مَكَانَتِكُمْ هر جا كه باشد حفص بصيغهٔ مفرد خوانده
و بكر مَكَانَاتِكُمْ بصيغهٔ جمع وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً حفص
بياء تذكير خوانده و بكر بتاء تانيث وَتَذَكَّرُونَ
هر جا كه باشد حفص بتخفيف ذال معجمه خوانده و
بكر بتشديد آن سورهٔ اعراف وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ حفص
بتاء خطاب خوانده و بكر بياء غيبت يُغْشِي اللَّيْلَ
حفص با سكون غين معجمه و تخفيف شين خوانده و
بكر بفتح غين و تشديد شين و همچنانست آنچه در

سورهٔ رعد است بَسْطَةً حفص بسين خوانده و بكر بصاد
خالصه أَئِنَّكُمْ وَإِنَّ لَنَا در اين سوره وَأَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ
الْفَاحِشَةَ در عنكبوت وَإِنَّا لَمُغْرَمُونَ در واقعه
اين كلمات را حفص بهمزهٔ واحدهٔ مكسوره خوانده و
بكر بهمزهٔ مفتوحه اضافه نموده مَعِيَ حفص بفتح يا
و بكر بسكون خوانده هر جا كه باشد وَتَلْقَفُ
هر جا كه باشد حفص بسكون لام و تخفيف قاف خوانده
و بكر بفتح لام و تشديد قاف آمَنْتُمْ حفص بهمزهٔ
واحدهٔ ممدوده خوانده و بكر بزيادتى همزهٔ مفتوحه
و همچنين است آنچه در طه و شعرا است يَعْرِشُونَ حفص
بكسر را و بكر برفع خوانده و همچنين است آنچه در
نحل است قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ حفص بفتح ميم خوانده و
بكر بكسر آن و همچنين است آنچه در طه است مَعْذِرَةً

حفص بنصب تا خوانده و بکر برفع آن امّا حفص عذا با
تشدید زا وصل نموده و بکر وقف بئیس حفص این
کلمه را بر وزن فعیل خوانده و بکر بتقدیم یاء ساکنه
بهمزهٔ مفتوحه بر وزن فیعل خلاف عنه یمسّکون
حفص بفتح میم و تشدید سین خوانده و بکر بسکون
میم و تخفیف سین شرکاء حفص بضم شین و فتح راء
مهمله و کاف ممدوده مهموزه مفتوحه خوانده
و بکر بکسر شین و سکون را و کاف منصوبه منوّنه
سورهٔ انفال رمی حفص بفتح میم خوانده و بکر
برامالهٔ محضه موهن کید حفص بحذف تنوین نون
و جرّ دال خوانده و بکر بتنوین نون و بنصب دال و لو
کثرت و انّ الله حفص باتصال کلمتین و فتح همزه
خوانده و بکر در کثرت وقف و همزه را مکسور خوانده

و من حیّ حفص بتشدید بر وزن مدّ خوانده و بکر بر دو
یاء مخفّفه اول را مکسوره و ثانی را مفتوح و لا یحسبنّ
حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب السّلم
حفص بفتح سین خوانده و بکر بکسر آن و همچنین است
آنچه در سورهٔ محمد صلی الله علیه و آله میباشد **سورة
التوبة** و عشیرتکم حفص بغیر الف بعد از را خوانده
و بکر باثبات الف یضلّ حفص بضم یاء و فتح ضاد
خوانده و بکر بفتح یا و کسر ضاد الا انّ ثمود کفروا
حفص بغیر تنوین خوانده و بکر بتنوین و بر الف وقف
نموده و همچنین است آنچه در فرقان و عنکبوت
یعقوب حفص بنصب باء موحّده خوانده و بکر برفع
آن سعدوا حفص بضم سین خوانده و بکر بفتح آن
و انّ کلّا حفص بتشدید و فتح نون و بکر بسکون آن

یُرْجَعُ الْأَمْرُ حفص بضم یا و فتح جیم خوانده و
بکر بفتح یا و کسر جیم **سورهٔ یوسف علیه السلام** یَا بُنَیَّ حفص
بفتح یاء متکلم خوانده و بکر بکسر آن هر جا که باشد
یَا بُشْرَیْ در غیر شاطبیه و تیسیر حفص بفتح را و
بکر بر اماله محضه خوانده دَأَبًا حفص بفتح همزه خوانده
و بکر بسکون آن حَافِظًا حفص بفتح حا و اثبات الف
و کسرهٔ فا خوانده و بکر بکسر حا و حذف الف و سکون
فا وَ نُوحِی إِلَیْهِمْ حفص بنون متکلم و کسر حا و اثبات
یاء ساکنه خوانده و بکر بیاء غیبت و فتح حا و اثبات
الف در موضع یا و همچنین است آنچه در نحل و انبیاست

سورهٔ الرعد

وَزَرْعٌ وَنَخِیلٌ صِنْوَانٌ وَغَیْرُ صِنْوَانٍ
حفص درین چهار کلمه برفع خوانده و بکر بجر آن وَالْبَصِیرُ
أَمْ هَلْ تَسْتَوِی حفص در الْبَصِیرُ وقف کرده و بتاء

تانیث خوانده و بکر وصل نموده بیاء تذکیر یُوقَدُونَ
حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب

سورهٔ ابراهیم علیه السلام

لِیَ عَلَیْکُمْ حفص بفتح یا خوانده و بکر
بسکون آن و آن در پنج موضع است در اینجا و در طه
وَلِیَ فِیهَا و در صاد وَلِیَ نَعْجَةٌ وَلِیَ مِنْ عِلْمٍ و در سورهٔ
کافرون وَلِیَ دِینِ

سورهٔ الحجر

تُنَزِّلُ الْمَلَائِکَةُ حفص
بضم نون متکلم و کسر زاء و نصب تاء ملائکه خوانده و
بکر بضم تاء تانیث و فتح زاء و ضم تاء مذکوره و
عُیُونٍ حفص بضم عین خوانده و بکر بکسر عین آن مطلقا
وَقَدَّرْنَا حفص بتشدید دال خوانده و بکر بتخفیف آن و
همچنین است آنچه در نمل است

سورهٔ النحل

یُنْبِتُ لَکُمْ حفص
بیاء غیبت خوانده و بکر بنون متکلم وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ
مُسَخَّرَاتٌ حفص در الْقَمَرَ وقف نموده و برفع میم النجوم و

تاء مسخرات و بکر وصل نموده بنصب میم و بنصب تا
خوانده نسقیکم حفص بضم نون خوانده و بکر بفتح آن
و باین طریقست در سورهٔ مؤمنون یجحدون حفص
بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب **سورهٔ بنی اسرائیل** لیسوءا
حفص بضم همزه خوانده بین الواوین و بکر بنصب همزه
بی واو ثانی اف حفص بتنوین خوانده و بکر بدون تنوین
و باین نحوست آنچه در سورهٔ انبیا و احقافست بالقسطاس
حفص بکسر قاف خوانده و بکر بضم آن و همچنین است در شعراء
کما یقولون حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب
تسبح حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت و
رجلک حفص بکسر جیم خوانده و بکر بسکون آن اعمی حفص
بفتح میم خوانده و بکر بر اماله محضه در هر دو موضع خلافک
حفص بکسر خا و فتح لام و اثبات الف خوانده و بکر بفتح خا

وسکون

و سکون لام بغیر الف ونای حفص از طریق شاطبیه و
تیسیر از بکر در این موضع بفتح و در فصلت اماله وارد
شده است و اماله در نون نیز از بکر وارد شده است **سورة
الکهف** عوجا حفص در این کلمه وصلا سکت میکند بدون
تنوین با اثبات الف و بکر بغیر سکت و تنوین خوانده و لدنه
حفص بضم دال و سکون نون و ضم ها خوانده و بکر بسکون
دال و کسر نون و در سکون دال اشمام وارد شده و حالت
اشمام مذکور شد و همچنین است آنچه در آخر این سورة
مذکورست بورقکم حفص بکسر را خوانده و بکر بسکون آن
لمهلکهم حفص بکسر لام خوانده و بکر بفتح آن و همچنین است
آنچه در نمل است انسانیه حفص بضم ها خوانده و بکر بکسر
آن نکرا حفص بسکون کاف خوانده و بکر بضم آن هر جا که باشد
الا آنچه در سورهٔ قمرست که باتفاق ضم کاف خوانده اند حمئة

حفص بحذف الف بعد از زا و همزهٔ مفتوحه بعد از میم خوانده
و بکر با اثبات الف بعد از زا و فتح یا در موضع همزه جَزَآءً
الحُسنیٰ حفص بنصب همزه و تنوین خوانده و بکر بضم همزه
و حذف تنوین السَّدَّیْنِ و سَدًّا حفص بفتح سین خوانده و
بکر بضم آن هر جا که باشد اٰتُونِی حفص به اثبات الف همزه
ممدوده خوانده هرگاه بر ما سابق وقف کنند یا نه و بکر
بسکون همزه خوانده وصلاً و در ابتدا همزهٔ اول را مکسور
خوانده و ثانی را بیاء بدل میکند الصَّدَفَیْنِ حفص بفتح
صاد و دال خوانده و بکر بضم صاد و سکون دال قَالَ اٰتُونِی
بنحویست که در سابق مذکور شد **سورهٔ مریم** کٓهٰیٰعٓصٓ
حفص بفتح ها و یا خوانده و بکر با اماله محضه عِتِیًّا حفص بکسر
عین خوانده و بکر بضم آن در موضعین مِتُّ حفص بکسر میم خوانده
و بکر بضم آن هر جا که باشد سوای موضعین آل عمران که آنجا باتفاق

مضمو

مضموم است نَسْیًا حفص بفتح نون خوانده و بکر بکسر آن مِنْ
تَحْتِهَا حفص بکسر میم و جر تاء ثانیه خوانده و بکر بنصب و
فتح آنها تُسَاقِطْ حفص بضم تا و کسر قاف و تخفیف سین
خوانده و بکر بفتح تا و قاف و تشدید سین جِثِیًّا حفص بکسر
جیم خوانده و بکر بضم آن صِلِیًّا بطریق جثیا است یَتَفَطَّرْنَ
حفص بتاء مفتوحه بعد از یا و فتح و تشدید طا خوانده و بکر
بنون ساکنه بعد از یا و کسر و تخفیف طا و چنین است آنچه در
سورهٔ شوری است **سورهٔ طه** طه حفص بفتح طا و ها خوانده
و بکر به اماله محضه مَكَانًا سُوًى حفص با الف خوانده و بکر با اماله
محضه وقفاً فَيُسْحِتَكُمْ حفص بضم یا و کسر حا خوانده و بکر بفتح
هر دو اِنْ هٰذَانِ حفص بسکون نون خوانده و بکر بتشدید و
فتح آن حُمِّلْنَا حفص بضم حا و تشدید میم مکسوره خوانده و بکر
بفتح حا و میم مخففه مفتوحه وَ لَا تَعْرٰی وَ اَنَّكَ کلمتین را

حفص متصل و بفتح همزه خوانده و بکر در ولا تعری وقف
و همزه را مکسوره ترضی حفص بفتح تا خوانده و بکر بیاء
تذکیر سورة الانبیاء قال حفص بفتح قاف و اثبات الف
و فتح لام خوانده و بکر بضم قاف و سکون لام بی الف و چنین است
قل رب احکم در آخر سوره قال او لو کره در سورهٔ زخرف است
لیحصنکم حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بنون متکلم وحرام
حفص بفتح حا و را و اثبات الف خوانده و بکر بکسر حا و سکون
را و حذف الف للکتب حفص بضم کاف و تا خوانده و بکر بکسر
کاف و اثبات الف بعد از تا سورهٔ حج ولؤلؤا حفص بر دو همزه
خوانده و بکر همزهٔ اولی را بوا و هر جا که باشد للناس سواء
حفص کلمتین را بر اتصال و بنصب همزه خوانده و بکر در للناس
وقف و همزه را برفع و همین حکم دارد آنچه در سورهٔ جاثیه است
ولیوفوا حفص باسکان واو و تخفیف فا خوانده و بکر بفتح واو و

تشدید

تشدید فا یقاتلون حفص بفتح تا خوانده و بکر بکسر آن یدعون
حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب و همین حکم
دارد آنچه در سورهٔ لقمان است سورهٔ مؤمنون عظاما و
العظام در هر دو موضع حفص بکسر عین و اثبات الف بعد
از ظا خوانده و بکر بفتح و سکون ظا و حذف الف منزلا
حفص بضم میم و فتح زا خوانده و بکر بفتح میم و کسر زا یصفون
عالم الغیب حفص بر اتصال کلمتین و بجر میم خوانده و بکر در
یصفون وقف نموده و برفع میم خوانده سورهٔ نور اربع
شهادات حفص برفع عین خوانده و بکر بنصب آن والخامسة
ان غضب الله حفص بنصب تا خوانده و بکر برفع آن جیوبهن
حفص بضم جیم خوانده و بکر بکسر آن غیر اولی حفص بجر را خوانده
و بکر بنصب آن دری یوقد حفص بتشدید یا در دری و بیای
تذکیر در یوقد خوانده و بکر بتخفیف یا و همزه خوانده و بتاء

تُوقَدُ يُسَبِّحُ حفص بكسر باء موحده خوانده و بكر بفتح آن و
در يَتَفَيَّؤُ در مقام مذكور شد كما اسْتَخْلَفَ حفص بفتح تا و
لام خوانده و بكر بضم تا و كسر لام وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ حفص بفتح باء
موحده و تشديد دال خوانده بكر بسكون باء و تخفيف دال
ثَلٰثُ عَوْرَاتٍ حفص برفع ثاء مثلثه خوانده و بكر بنصب آن
سورة الفرقان وَيَجْعَلْ لَكَ حفص بجزم لام خوانده و بكر
برفع آن مَا يَقُولُونَ فَمَا يَسْتَطِيعُونَ حفص باتصال كلمتين
نموده و تَسْتَطِيعُونَ را بتاء خطاب خوانده و بكر در اول
وقف نموده و ثانى را بياء غيبت أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ
وَيَخْلُدْ حفص باتصال كلمتين نموده و بجزم فا و دال خوانده و
بكر در أَثَامًا وقف نموده و فا و دال را مرفوع خوانده فِيهِ مُهَانًا
در مقام خود ذكر شد ذُرِّيَّاتِنَا حفص باثبات الف خوانده
و بكر بحذف آن يُلَقَّوْنَ حفص بضم ياء و فتح لام و قاف

مشدده

مشدده خوانده و بكر بفتح ياء و سكون لام و تخفيف
قاف سورة الشعراء طسٓمٓ حفص بفتح طا خوانده و بكر بامالهٔ
محضه در هر سه موضع كِسَفًا حفص بفتح سين خوانده و بكر
بسكون آن در همه موضع و در سبا نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ حفص
بتخفيف زا و رفع هردو اسم خوانده و بكر بتشديد زا و بنصب
هردو سورة النمل يُخْفُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ حفص بتاء خطاب
خوانده در كلمتين و بكر بياء غيبت آتَانِيَ اللهُ حفص باثبات
الف و فتح يا خوانده در وصل و در وقف از وى دو وجه
مرويست حذف يا و اثبات آن و بكر بحذف ياء خوانده وقفا
و وصلا آتُوهُ حفص بقصر همزه و فتح تا خوانده و بكر بمد همزه
و ضم تا سورة القصص مِنَ الرَّهْبِ حفص بفتح را خوانده و بكر
بضم آن لَخَسَفَ بِنَا حفص بفتح خا و سين خوانده و بكر بضم خا
و كسر سين سورة العنكبوت أَوَلَمْ يَرَوْا حفص بياء غيبت

خوانده و بکر بتاء خطاب مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ حفص بنصب تا
غیر تنوین و جر نون خوانده و بکر بتنوین تا و نصب اِنَّا
مُنَجُّوكَ حفص بفتح نون و تشدید جیم خوانده و بکر بسکون
نون و تخفیف جیم آیاتٌ حفص بر اثبات الف خوانده
بعد از یا و بکر بحذف آن هر دو روایت بمد و درست
تُرْجَعُونَ حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت
سورهٔ لقمان وَيَتَّخِذَهَا حفص بنصب ذال خوانده و بکر
برفع آن نِعَمَهُ حفص بفتح عین و ضم ها خوانده و بکر بسکون
و تاء منصوب مُنَوَّنه و در سجده اختلاف روایتین نیست
سورة الاحزاب الظُّنُونَا و الرَّسُولَا و السَّبِيلَا حفص در
این کلمات باسقاط الف خوانده وصلا و بر الف وقفا
و بکر باثبات الف وصلا و وقفا لا مُقَامَ حفص بضم میم
اول خوانده و بکر بفتح آن تُرْجِي حفص بیاء ساکنه خوانده

بعد از

بعد از جیم و بکر بهمزهٔ مضمومه سورة السبا مِنْ رِجْزٍ اَلِيمٌ حفص
برفع میم خوانده و بکر بجر آن و همین طریق است کیفیت
اختلاف در سورهٔ جاثیه وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ حفص بنصب
حا خوانده و بکر برفع آن فِي مَسْكَنِهِمْ حفص بسکون سین و
فتح کاف خوانده و بکر بفتح سین و کسر کاف و اثبات الف
بین الحرفین نُجَازِي اِلَّا الْكَفُورَ حفص بنون متکلم و کسر زاء
معجمه و نصب راء مهمله التَّنَاوُشُ حفص بواو مضمومه
خوانده و بکر بهمزهٔ مضمومه مع المد سورة الفاطر بَيِّنَةٍ
حفص بحذف الف خوانده و بکر مثنا بدون نون و تاء ممدوده
بر اثبات الف سورهٔ یس يس حفص بفتح یا خوانده و بکر
با مالهٔ محضه و ادغام و اظهار نون لفظی آن در باب
ادغام گذشت تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ حفص بنصب لام خوانده و
بکر برفع آن فَعَزَّزْنَا حفص بتشدید زاء اول خوانده و بکر

بتخفیف آن عَمِلَتْهُ حفص باثبات هاء ضمیر خوانده و
بکر باسقاط آن یَخِصِّمُونَ حفص را فتح یا و بکر را در غیر
شاطبیه و تیسیر کسر یا است مِنْ مَرْقَدِنَا حفص را سکت است
و بکر را وقف لازم سورة الصافات الکواکبِ حفص
بجر باء موحده خوانده و بکر بنصب آن لَا یَسَّمَّعُونَ حفص
بتشدید سین و میم خوانده و بکر بسکون سین و تخفیف میم
اَحْسَنَ الْخَالِقِینَ اللهَ رَبَّکُمْ وَرَبَّ آبَائِکُمُ حفص اتصال این
کلمات بنصب سماء ثلاثه خوانده و بکر در اَحْسَنَ الْخَالِقِین
وقف نموده و اسماء ثلاثه را مرفوع سورة ص غَسَّاقٌ
حفص را در اینجا و در نبا بتشدید سین خوانده و بکر بتخفیف
آنها سورة الزمر بِمَفَازَتِهِمْ حفص بغیر الف بعد از زا خوانده
و بکر با اثبات آن سورة مؤمن حم در مواضع سبعه حا را
حفص بفتح خوانده و بکر با اماله محضه اَوْ اَنْ یُظْهِرَ فِی الْاَرْضِ

الفساد

الفساد حفص بضم یاء و کسر ها و نصب دال خوانده و بکر
بفتح یا و ها و رفع دال فَاَطَّلِعَ حفص بنصب عین خوانده و
بکر برفع آن اُدْخِلُوا حفص بفتح همزه و کسر خا خوانده وقفاً
و وقفاً و وصلاً و بکر بضم همزه و خا وقفاً و بحذف
همزه وصلاً شُیُوخاً حفص بضم شین خوانده و بکر بکسر آن
سورة حم سجده اَرِنَا حفص بکسر را خوانده و بکر باسکان آن
اَعْجَمِیٌّ حفص بتسهیل همزه ثانیه خوانده و بکر بتخفیف آن مِنْ
ثَمَرَاتٍ حفص با الف بعد از را خوانده و بکر بحذف آن سورة
الشوری مَا تَفْعَلُونَ حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بیاء
غیبت سورة الزخرف اَوَمَنْ یُنَشَّؤُ حفص بضم یا و فتح نون
و تشدید شین خوانده و بکر بفتح یاء و سکون نون و تخفیف
شین خوانده جَاءَنَا حفص بدون الف بعد از همزه خوانده و
بکر با الف اَسْوِرَةٌ حفص بسکون سین و حذف الف بعد از

سین خوانده وبکر با اثبات آن یاءِ عِبَادِ حفص بحذف
یاء متکلم خوانده وبکر بر اثبات یاء مفتوح حرف تَشْتَهِيهِ
حفص با اثبات هاء ضمیر خوانده وبکر بر اسقاط آن
پس در قراءت وصلاً یاء بسبب التقاء ساکنین ساقط
میشود ودر وقف ثابت سورة الدخان يَغْلِي حفص بیاء
تذکیر خوانده وبکر بتاء تأنیث سورة الجاثیة يُؤْمِنُونَ
حفص بیاء غیبت خوانده وبکر بتاء خطاب سورة الاحقاف
نَتَقَبَّلُ اَحْسَنَ وَنَتَجَاوَزُ حفص بفتح نون متکلم در اول
وآخر ونصب نون احسن خوانده وبکر بضم یاء غیبت
در هر دو ورفع نون احسن سورة محمد وَقُتِلُوا حفص
بضم قاف وکسر تاء خوانده وبکر بر اثبات الف بعد از قاف
وفتح اِسْرَارَهُمْ حفص بکسر همزه خوانده وبکر بفتح آن
وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ وَنَعْلَمَ وَنَبْلُوَ حفص این کلمات را بنون متکلم

خوانده

خوانده وبکر بیاء غیبت سورة الفتح عَلَيْهُ اللهَ حفص بضم
هاء ضمیر خوانده وبکر بکسر آن ودر سورة حجرات
اختلاف روایتین نیست ودر کلمهٔ بِئْسَ الاِسْمُ
الفُسُوقُ هرگاه در بِئْسَ وقف شود وابتدا بما بعد
او شود جایز است حذف همزهٔ لاسم واثبات آن
لکن همزهٔ اسم بسبب نقل حرکت او بلام والتقاء
ساکنین میان را و سین می افتد ودر حالت
وصل همزه بعد از بِئْسَ ساقط میگردد سورة قاف
يَوْمَ نَقُولُ حفص بنون متکلم خوانده وبکر بیاء غیبت
سورة الذاریات مِثْلَ مَا اَنَّكُمْ حفص بنصب لام خوانده
وبکر برفع آن سورة الطور المُصَيْطِرُونَ حفص را در
صاد وسین خلافست وبکر بصاد خوانده اما کلمهٔ مذکور را
بنا بر مشهور بصاد نویسند ودر سورة غاشیه بِمُصَيْطِرٍ

در غیر شاطبیه و تیسیر همین حکم دارد و اختلاف سورهٔ
والنجم گذشت سورهٔ الرحمن المنشآت حفص بفتح شین
خوانده و بکر بکسر آن سورهٔ الواقعه عربا حفص بضم را خوانده
و بکر بسکون آن سورهٔ الحدید نزل حفص بتخفیف زا خوانده
و بکر بتشدید آن المصدقین و المصدقات حفص بتشدید
صاد خوانده و بکر بتخفیف آنها سورهٔ المجادله قیل
انشزوا فانشزوا حفص بضم هر دو شین خوانده و بکر
بکسر هر دو خلافا عنه و اختلاف سورهٔ حشر گذشت
سورهٔ الصف من بعدی حفص باسقاط یاء و بکر بفتح
یاء خوانده در وصل و هر دو بسکون آن در وقف
متم نوره حفص باسقاط یاء و بکر بفتح برفع میم بغیر
تنوین و جر را و کسر ها خوانده و بکر بتنوین میم و نصب
را و ضم ها و خلاف سورهٔ منافقون گذشت سورهٔ

الطلاق

الطلاق بالغ امره حفص بغیر تنوین غین و جر را و
کسر ها خوانده و بکر بتنوین غین و نصب را و ضم
ها سورهٔ التحریم نصوحا حفص بفتح نون خوانده و
بکر بضم آن کتبه حفص بضم کاف و تا خوانده و بکر
بکسر کاف و اثبات الف بعد از تا سورهٔ الملک گذشت
سورهٔ النون ادغام و اظهار نون گذشت ءان کان
حفص باتصال کلمتین و همزهٔ واحد خوانده و بکر
در زنیم وقف و ان کان را بهمزتین مفتوحتین خوانده
اختلاف سورهٔ الحاقه گذشت سورهٔ المعارج لظی
نزاعة حفص باتصال کلمتین و نصب تا خوانده و بکر
در لظی وقف نموده و برفع تا خوانده بشهاداتهم حفص
باثبات الف بعد از دال خوانده و بکر باسقاط آن
و نصب بضم نون و صاد خوانده و بکر بفتح اول و سکون

ثانی اختلاف سورهٔ نوح گذشت سورة الجن حفص
در کلمات وَاَنَّا وَاَنَّهُ وَاَنَّهُمْ سوای اَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ
همه جا را بفتح همزه خوانده وما قبل را با او وصل نموده
وبکر در همه جا بکسر همزه خوانده وبر ما قبل وقف
نموده سورة المزمل رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ حفص بضم
باء موحده خوانده وبر ما قبل وقف نموده وبکر بکسر
آن وما قبل را با آن وصل نموده سورة المدثر وَالرُّجْزَ
حفص بضم راء مهمله خوانده وبکر بکسر آن وَاللَّيْلِ اِذْ اَدْبَرَ
حفص بسکون ذال معجمه واثبات همزهٔ مفتوحه
وسکون دال مهمله خوانده وبکر بابدال همزه بالف
وفتح دال مهمله سورة القيمة اختلاف مَنْ رَاقٍ گذشت
سُدًى وقفاً حفص بفتح خوانده وبکر بامالهٔ محضه
يُمْنٰى حفص بیاء تذکیر خوانده وبکر بتاء تأنیث وامالهٔ محضه سورة

الدهر سَلَاسِلَا حفص وصلاً بغیر تنوین ووقفاً
بالف واسقاط آن خوانده وبکر وصلاً بتنوین ووقفاً
بالف قَوَارِيرَا قَوَارِيرَا حفص وصلاً هر دو را بدون
تنوین ووقفاً اول را بالف وثانی را بحذف آن
خوانده وبکر وصلاً هر دو را بتنوین ووقفاً بالف
خُضْرٌ حفص برفع را خوانده وبکر بجر آن سورة المرسلات
اَوْ نُذْرًا حفص بسکون ذال خوانده وبکر بضم آن جِمَالَتٌ
حفص بی الف بعد از لام خوانده وبکر بالف سورة النبأ
اختلافش گذشت سورة النازعات نَخِرَةً حفص بدون
الف بعد از نون خوانده وبکر باثبات آن سورة کورت
سُعِّرَتْ حفص بتشدید عین خوانده وبکر بتخفیف آن سورة
التطفیف بَلْ رَانَ حفص بفتح خوانده وبکر بامالهٔ محضه
ادغام واظهار وسکت آن گذشت فَكِهِينَ حفص بحذف

الف بعد از فا خوانده و بکر بر اثبات آن سورة الغاشیة
تَصْلیٰ حفص بفتح تا خوانده و بکر بضم آن سورة البلد مؤصدة
حفص در اینجا و در همزه بعد از میم بهمزه خوانده و بکر بواو
سورة الهمزة فی عَمَدٍ حفص بفتح عین و میم خوانده و بکر بضم
هر دو سورة الاخلاص کُفُوًا اَحَدٌ حفص بواو خوانده و
بکر بهمزه و در سورهٔ غیر مذکور اختلاف در این
نیست والله اعلم بالصواب باب دوازدهم در بیان
کیفیت نزول قرآن و نوشتن و سبب جمع شدن آن بین
دفتین و کتابت آن در بیان رسم الخط قرآنی مشتمل بر دو
فصل و یک تنبیه فصل اول در بیان کیفیت نزول قرآن
و نوشتن و سبب جمع شدن آن بین دفتین و کتابت
آن از ابن عباس روایت است که جمیع قرآن عظیم در شب قدر
از لوح محفوظ بر آسمان دنیا نزول نمود و از آنجا سوره سوره

وآیه

و آیه آیه بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نازل
شد و هرگاه که جبرئیل چیزی فرود آوردی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله کتاب خود را که یکی از
ایشان زید بن ثابت بود بفرمودی تا آنرا کتابت کردندی
بر حجاره و الواح و اکتاف و اوراق نخل و چون آن
حضرت بدار البقاء رحلت نمود بر همان قرار بود و بسیاری
از صحابه آنرا یاد داشتند و مرخص بودند در قراءت
آن بوجه توسع چنانچه حق تعالی فرموده فَاقْرَءُوا
مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ اول کسی که قرآنرا بین دفتین جمع
کرد ابابکر بود و سببش آن بود که مسیلمهٔ کذاب اهل
یمامه را قتل کرد و قوت گرفت ابابکر در آن ایام بر سر
وی لشکر کشید و مقاتلهٔ عظیم روی نمود و بعد از
کشش بسیار آن ملعون کشته شد و بدرک واصل شد بعد از

انکه بسیاری از مسلمانان مجروح و هزار و دویست
کس مقتول شدند و از آنجمله هفتصد کس قراء صحابه بودند
چون حال بدین منوال گذشت عمر کس فرستاد نزد ابی بکر
که قتل قراء صحابه شایع شد و اگر دو بار دیگر بدین
منوال گذرد بیم بر طرف شدن قراء قرآن از میان
برود و مصلحت آنست که قرآن را یکجا جمع کنی ابو بکر
در جواب گفت چگونه اقدام نمایم بچیزی که پیغمبر صلی
الله علیه و آله ما را بآن امر نفرموده عمر گفت والله هو
خیر یعنی قرآن را در یافتن خیر است و همیشه با ابی بکر
این میگفت تا آخر الامر زید بن ثابت را بخواند و باوی
گفت که تو کاتب وحی بودی قرآن را جمع کن و بنویس
زید گفت چگونه کاری میکنید که پیغمبر ص شما را بآن
امر نفرموده ابا بکر گفت که مصلحت در این است و همیشه

میگفت

میگفت تا آنکه زید قرآن را بتمامی از صدور رجال و رقاع
و اکتاف و اوراق در رسید کتابت آورد و در چند صحیفه
بنوشت و آن نزد ابی بکر بود تا وفات کرد پس نزد عمر
بود پس نزد حفصه تا آنکه غزوه ارمنیه و اذربایجان
واقع شد و صحابه را اختلاف بهم رسید و هر یک
میگفتند که قراءت من بهتر است بنا بر آنکه رخص
بودند بر اداء آن بالفاظ مترادفه و هر قومی بر
لغت خود حذیفه بن الیمان صاحب سر رسول
در آن میان بود و اختلاف ایشان را مشاهده کرد پیش
عثمان آمد و گفت در باب قرآن مردم را اختلافی
دیدم مانند اختلاف یهود و نصاری پس عثمان
نزد حفصه فرستاد و گفت صحایف را بفرست تا ما آنرا در
مصاحف خود نقل کنیم و باز فرستیم حفصه صحف را فرستاد

عثمان زید بن ثابت وعبد الله بن عمر وابن العاص
وعبد الله بن زبیر وابن عباس وعبد الرحمن بن
حارث بن هشام را جمع کرد وگفت این صحف را بیکجا
نویسید و قرشیان را گفت که هرگاه شما و زید
اختلاف کنید در لفظی آنرا بلغت قریش نویسید
بدینمنوال بود تا آنکه اختلاف کردند در کتابت
تابوت که آنرا بها نویسند یا بتا زید گفت بها نویسید
و قرشیان گفتند بتا امر را بعمر در پیش عثمان بردند
گفت بتا نویسید که زبان قریش اینست پس چون
مصحف تمام شد چهار مصحف دیگر و بقولی هفت
دیگر بنوشتند و هر مصحفی را بجائی فرستادند یکی
بمکه و یکی را بمدینه و یکی را بشام و یکی را بکوفه و یکی را
بیمن و یکی را ببحرین و یکی را خود نگاه داشت و آنرا

امام میگویند و تعدد مصاحف از این جهت بود که
الفاظ مختلفه در آن هست که در یک مصحف ممکن
نیست اثبات همه مانند وَقَالُوا اتَّخَذَ اللهُ در البقرة
بی واو و با واو و وَوَصّی بها و اَوصی بها اِبرٰهیم در
همین سوره و صراط و سراط بصاد و سین و مِنکم
و مِنهُم در مؤمن و یَحسَبُ بفتح و کسر سین و یَبلو و تَبلو
در سوره یونس بباء موحده و تاء مثناة فوقانی
و قاتلوا و قُتِلوا در سوره آل عمران بتقدیم و تاخیر کلمتین
وعلی هذا القیاس پس ناچار بود از تعدد مصاحف تا
در هر مصحفی نوعی از آنها نوشته شود والله اعلم بالصواب
فصل دویم در بیان رسم الخط قرآنی بنا بر آنچه وقفاً
و وصلاً عاصم بر آن عمل نموده و زیاده و نقصانی
که در قرآنست بحسب رسم وقوع مییابد در آن هفت

مطلب است ویک تنبیه **مطلب اول** در تاآت تانیث
مطوله است بدانکه کلمهٔ رحمت در هفت موضع بتا
مطوله مکتوبست در سورهٔ البقره یرجون رحمت الله
و در مریم ذکر رحمت ربک و در روم الی آثار
رحمت الله و در زخرف دو موضع یقسمون رحمت
ربک و رحمت ربک خیر و کلمهٔ نعمت در یازده
موضع در سورهٔ البقرة واذکروا نعمت الله و در
آل عمران واذکروا نعمت الله علیکم و در مائده
آمنوا اذکروا نعمت الله و در ابراهیم دو موضع نعمت
الله کفرا وان تعدوا نعمت الله و در نحل سه موضع
بنعمت الله هم یعرفون نعمت الله واشکروا نعمت
الله و در لقمان فی البحر بنعمت الله و در فاطر اذکروا
نعمت الله و در طور فما انت بنعمت ربک و

کلمات

کلمات یا ابت در چهارده موضع است هشت در
یوسف و چهار در مریم و یک در قصص و یک در
والصافات و کلمهٔ سنت در پنج موضع در انفال
سنت الاولین و در فاطر سه موضع الا سنت الاولین
لسنت الله تبدیلا لسنت الله تحویلا و در غافر
سنت الله التی و کلمهٔ امرأت هرجا که با زوجش
مذکور شود و آن در هفت موضع است در آل
عمران امرأت عمران و در یوسف امرأة العزیز در دو
موضع در قصص امرأة فرعون و در تحریم سه موضع
امرأة نوح و امرأة لوط و امرأة فرعون و کلمهٔ لعنت
در دو موضع در آل عمران لعنت الله و در نور ان
لعنت الله و کلمهٔ معصیت در مجادله در دو موضع
معصیت الرسول و کلمهٔ غیابت در سورهٔ یوسف در

موضع في غيابت الجب وكلمهٔ قرت در قصص قرت
عين لي وكلمهٔ ابنت در تحريم ومريم ابنت عمران
وكلمهٔ فطرت در روم فطرت الله وكلمهٔ شجرت
در دخان ان شجرت الزقوم وكلمهٔ جنت در واقعه
وجنت نعيم وكلمهٔ بقيت در هود بقيت الله و
كلمهٔ ذات ومرضات هر جا كه باشد مانند ذات
بهجة وبذات الصدور ومرضات الله وكلمهٔ لات
در دو موضع در صاد ولات حين ودر والنجم
افرايتم اللات ومنات نيز همين سوره وهيهات
در سورهٔ قد افلح المؤمنون در دو موضع ديكر كلمات
چند هستند كه افراد وجمع آنها مابين قرا اختلافست
در هر دو صورت بتاء مطوله است مانند وتمت
كلمت ربك در سورهٔ انعام واعراف وحقت

كلمت ربك لا يؤمنون ودر يونس وحقت كلمت ربك
در غافر وآيت در عنكبوت بروايت ابي بكر لولا انزل
عليه آيت بينت در فاطر بروايت حفص فهم على بينت
وثمرات در حم سجده بروايت بكر من ثمرات من اكمامها
وشهادت در معارج ودر روايت بكر بشهاداتهم
قائمون وجمالت در مرسلات بروايت حفص جمالت
صفر

مطلب دوم در بيان كلمات مقطوعه وموصوله

كلمات مقطوعه يوم هم در دو موضع در سورهٔ مؤمن
يوم هم بارزون ودر ذاريات يوم هم على النار
وعن ما در يكموضع در سورهٔ اعراف عن ما نهوا وعن من
در دو موضع در نور عن من يشاء ودر والنجم عن من
تولى ان ما در يكموضع ان ما توعدون وان ما در سه
موضع در حج ان ما يدعون ودر لقمان در دو موضع

انّ ما في الارض وانّ ما تدعون واين ما در هشت
موضع در بقره اين ما تكونوا در آل عمران اين ما
ثقفوا در نساء اين ما تكونوا در اعراف اين ما كنتم
در حديد اين ما كنتم در مجادله اينما كانوا و فيما
در يازده موضع در بقره في ما فعلن در مائده و
انعام في ما آتاكم و در انعام في ما اوحي و در
انبياء في ما اشتهت و در نور في ما افضتم و در
شعراء في ما ههنا و در روم في ما رزقناكم و در
زمر در دو موضع في ما هم و في ما كانوا و در واقعه
في ما لا تعلمون و من ما در سه موضع در نساء
من ما ملكت و در روم من ما ملكت و در منافقون
من ما رزقناكم و من مال الله و مانند آن هر جا كه باشد
مقطوع است وان ما در يك موضع در رعد وان ما

نرينك

نرينك وكل ما در پنج موضع در نساء كلما ردوا و در
اعراف كلما دخلت و در ابراهيم من كل ما سألتموه و
در مؤمنون كلما جاء و در ملك كلما القي و آنچه
متفق عليه است سورة ابراهيم است ولبئس ما در پنج موضع
در البقرة ولبئس ما شروا و در مائده چهار موضع لبئس
ما كانوا يعملون لبئس ما كانوا يصنعون لبئس ما كانوا
يفعلون لبئس ما قدمت و هم چنين است فلبئس ما
يشترون و در قل بئسما خلفتموني وحيث ما
كنتم در دو موضع در بقره وان لا با نون بخلاف
در ده موضع است در اعراف دو موضع ان لا اقول
وان لا يقولوا و در توبه ان لا ملجأ و در هود ان لا
اله الا هو وان لا تعبدوا اني و در حج ان لا تشرك
و در يس ان لا تعبدوا و در دخان ان لا تعلوا و در ممتحنه

اَنْ لَا یُشْرِکْنَ و در نون اَنْ لَا یَدْخُلَنَّهَا و مختلف فیه در
یکموضع در انبیاء اَنْ لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ و اَمْ مَنْ در چهار
موضع در نساء اَمْ مَنْ یَکُوْنُ و در توبه اَمْ مَنْ اَسَّسَ
و در والصافات اَمْ مَنْ خَلَقْنَا و در فصلت اَمْ مَنْ
یَاْتِیْ اٰمِنًا و مال در نساء و معارج و مال در کهف
و فرقان وَلَاتَ حِیْنَ در صاد وَ ثَلٰثَ مِائَةٍ در کهف
وَ اِلْ یَاسِیْنَ در والصافات و اما وقف در لام آن
شوان کرد و این ازدکا بواست که در مصحف کلمه مقطوع
باشد و وقف برا و جایز نباشد و اما موصوله فَاِنْ لَّمْ
در هود فَاِنْ لَّمْ یَسْتَجِیْبُوْا وَ اَلَّنْ در کهف اَلَّنْ نَّجْعَلَ وَ
لِکَیْ لَا تَحْزَنُوْا در حج لِکَیْلَا یَعْلَمَ و در احزاب لِکَیْ لَا یَکُوْنَ
عَلَیْکَ و در حدید لِکَیْ لَا تَاْسَوْا وَ وَیْکَاَنَّ در قصص
وَکَالُوْهُمْ اَوْ وَّزَنُوْهُمْ در تطفیف و این دو را بسبب تنوین

الف بعد از واو آنها موصوله گویند و الّا در پنج موضع
در انفال اِلَّا تَفْعَلُوْهُ و در توبه در دو موضع اِلَّا
تَنْفِرُوْا وَ اِلَّا تَنْصُرُوْهُ و در هود وَ اِلَّا تَغْفِرْ لِیْ و در
یوسف وَ اِلَّا تَصْرِفْ مطلب سیم در بیان کلماتی که
نوشتن آنها بلی واو و خواندن آنها بر دو واو ست
چون داود و یَلْوُوْنَ وَ تَلْوُوْنَ وَ الْغَاوُوْنَ وَ مَا وُرِیَ
وَ لَا تَسْتَوُوْنَ فَاْوُوْا مطلب چهارم در بیان کلماتی
که نوشتن آنها بواو و خواندن آنها بی واو ست وَ اُولٰٓئِکَ
اُوْلَآءِ وَ اُوْلَاتِ وَ اُوْلُوْا و در مؤمن اِلَی النَّجٰوةِ و هم
چنین است صَلٰوةٌ وَ زَکٰوةٌ وَ حَیٰوةٌ وَ مِشْکٰوةٍ وَ مَنٰوةَ
بشرط آنکه مضاف نباشد مانند صَلَوٰتِهِمْ وَ حَیَاتُنَا
و کلمه که نوشتن آن بی یا و خواندن آن بیا ست منحصر ست
بر لِاِیْلٰفِ و کلمه که آخر آن موسوم بالف و خواندن آن در

وصل بی الف است مانند آنا ولکن است که در اصل لکن
آنا بوده است **مطلب پنجم** در بیان کلماتی که مرسوم بواو
والف اند الملؤا در چهار موضع در مؤمنون فقال الملؤا
ودر نمل سه موضع یا ایها الملؤا انی یا ایها الملؤا
افتونی یا ایها الملؤا ربکم در هود ما نشاؤا ودر
انعام انبؤا وشرکاؤا ودر شوری شرکاؤا ودر روم
شفعاؤا ودر ابرهیم الضعفؤا ودر شعرا انبؤا
وعلمؤا ودر فاطر العلمؤا ودر والصافات البلؤا
ودر مؤمن یقول الضعفؤا وما دعؤا ودر دخان
بلؤا ودر ممتحنه برءؤا وافعال نیز برین صورت
میباشد ودر یوسف تفتؤا ودر نحل یتفیؤا ودر
طه اتوکؤا ولا تظمؤا ودر فرقان ما یعبؤا ودر نور
ویدرؤا ودر زخرف ینشؤا ویبدؤا هرجا که باشد

وبنود

ونبؤا در غیر شوری که در آنجا بی واوست ودر ینبؤا الا
نسان خلافست ودر آل عمران قل اؤنبئکم همزه
ثانی را مرکز واو دارد ودر سوره صاد اؤنزل
در قمر اؤلقی در اعراف ساوریکم خلافست وجزاؤا
در چهار موضع ودر مائده دو موضع جزاؤا الظالمین
وجزاؤا الذین ودر شوری جزاؤا سیئة ودر حشر
جزاؤا الظالمین وخلاف در دو موضع در کهف
جزاؤا الحسنی بروایت بکر ودر طه جزاؤا من تزکی
وهمچنین است یدعوا وندعوا وادعوا ویرجوا و
تبلوا ویبلوا واشکوا ولیربوا ویعفوا هرجا که باشد
ان یعفو عنهم ودر سوره نساء وهرگاه این
افعال متصل بلام تعریف شوند لام الفعل آنها حذف
شوند سندع الزبانیة در علق ویمح الله در شوری

وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ در بنی اسرائیل و يَدْعُ الدَّاعِ در قمر و
نُجِّ الْمُؤْمِنِينَ در یونس و همچنین است صیغه جمع مانند
كَفَرُوا وَقَالُوا سوی جَاؤُ و بَاؤُ و فَاؤُ در بقره و سَعَوْا
در سبا و عَتَوْا در فرقان و تَبَوَّؤُا الدَّارَ در حشر و
همچنین است با واو و الف است و لو اختلاف است در کلمه
ذُو مکرر در شش موضع در یوسف لَذُو عِلْمٍ و در مؤمن
ذُو الْعَرْشِ و در فصلت دو موضع لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو
عِقَابٍ و در رحمن ذُو الْفَضْلِ و در بروج ذُو الْعَرْشِ
کبیر او تنها است مطلب ششم در بیان کلماتی که مرسوم
بیا و همزه اند در انعام مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ و در یونس
تِلْقَاءِ نَفْسِي و در نحل وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى و در طه وَمِنْ
آنَاءِ اللَّيْلِ و در شوری وَمِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ و در کهف
وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ مرسوم است بی الف قبل از یا و أَئِنَّكُمْ در دو جا

موضع

موضع در انعام أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ و در نمل أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ
و در عنکبوت أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ و در فصلت قُلْ
أَئِنَّكُمْ و أَئِنَّا در دو موضع در نمل أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ و در
صافات أَئِنَّا لَتَارِكُوا و أَئِذَا در واقعه و أَفَإِنْ مَاتَ
در آل عمران أَفَإِنْ مِتَّ و در انبیاء خلافی است و أَئِنْ
در شعراء و أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ در یس و أَئِفْكًا در والصافات
خلافی است مطلب هفتم در بیان کلمات ذوات الواو
و ذوات الیاء آنها بدل الف میشود اما ذوات الواو که
مرسوم اند بی الف مانند دَعَا و عَفَا و تَلَا و عَلَا و آنچه
مرسوم اند بیا ضُحَى و ضُحَاهَا و الْقُوَى و دَحَاهَا و بَنَاهَا
و طَحَاهَا و سَجَى و زَكَّاهَا و دَنَا و ذوات الیاء نیز
دو نوع است اول آنچه مرسوم اند بی الف در نه موضع است
وَمَنْ عَصَانِي در ابراهیم إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى در بنی اسرائیل

ونادر در فصلت ومن تولیه در حج ومن اقصی المدینة
در قصص و یس وسیماهم در فتح وطغی الماء در
حاقه دویم الجز مرسوم اند بیاء مانند رمی و آنی و در
والنجم رای در اول و ثالث **تنبیه** در بیان وقف
نمودن عاصم بر مرسوم موافق قرائت خود مانند کاین
که بنون بنا و بنون مرسوم است بنون در آیه در سه موضع
اول ایه المؤمنون در نور ایه الساحر در زخرف
ایه الثقلان در رحمن بها و در ویکان در اول
بنون و در ثانی بها و در ایاما تدعوا عاصم بواو را در
نمل بدال و در یم و فیم و لم و عم بمیم و ها آنی که بنا
مرسوم اند فمال هؤلاء فمال الذین و مال هذا الکتاب
و مال هذا الرسول بلام وقف نموده اگر همه رسم
الخط را بیان نمائیم درین رساله بطول می انجامد هر که

زیاده

زیاده برین خواهد رجوع بمطولات نموده مانند منهل
العطشان حافظ طاهر اصفهانی و کتب غیر ایشان والله
اعلم بالصواب **خاتمه** در بیان گفتن تکبیر از والضحی تا آخر
قرآن و علت آن و طریق معرفت و مقدار قرائت قرآن
مجید و ختم بعضی ادعیه متعلقه بشروع و ختم قرآن و
در آن چهار مقصد است **مقصد اول** در بیان گفتن تکبیر از
والضحی تا آخر قرآن بنابر مشهور و علت آن بدانکه مشهور میان
قراء آنست که تکبیر در اصل سنت اهل مکه بوده در جمیع
کتب معتبره مثل تیسیر و شاطبیه و غیرهم مذکور است
که در آخر سوره تکبیر میگفتند خواه در نماز و خواه در غیر
آن و چون ابن کثیر امام اهل مکه بود تکبیر از او منقول
گشته هر دو روایت اما از بزی است و از سوسی نیز تکبیر
روایت شده و نزد بعضی گفتن آن از اول والضحی و ورود یا منه

مانند صاحب تیسیر و ابو الحسن ابن غلبون و ابو الطیب
و صاحب عنوان و کافی و هدایه و هادی و
ابن بلیمه و ابو معشر و مکی و هذلی و شنبوذی
و غیرهم بر آنند که از اول و الضحی است و صاحب
مستنیر ابو العز و ابو العلی و صاحب تجرید و ابو الحسن
جناث و غیر ایشان گفته اند که از اول الم نشرح است
و اندرابی هر دو وجه روایت شده است و بعضی را
مذهب آنست که از اول و الضحی تکبیر گفته شود و در ناس
گفتن آن [illegible] نیست و این موافق قول کسائی است
که از اول قرآن تکبیر گفتند تا آخر در اول هر سوره
و کسانی که احتیاطا منع تکبیر در قراءت عاصم نموده اند
وجهش معلوم نیست و صورت ندارد زیرا که تکبیر دعاست
و دعا در اول و وسط و آخر سور نیکوست و حدیث

درین باب ورود یافته چنانچه از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام مروی است که حق تلاوت آنست که قاری
نزد تلاوت آیه رحمت و ذکر جنت طلب رحمت و
مغفرت نماید و نزد آیه عذاب و عقاب و نار ملتجی
بپروردگار غفار شود و نزد اسم شیطان پناه بخدا
برد چنانچه در سوره الرحمن عقب فبای آلاء ربکما
تکذبان گفتن لا بشیء من آلائک رب اکذب ثابت است
اما آنچه از استاد این فقیر ناشی شده [illegible]
خود در یازده موضع تهلیل را با تکبیر [illegible]
که لا اله الا الله و الله اکبر و آن مواضع اینست اذا زلزلت
القارعة و العصر و همزه و فیل و قریش از آیت و کوثر
و لهب و فلق و ناس و بنابر و ایتی تحمید را بآن ملحق
ساخته اند بدین وجه لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد

مقصد دویم در بیان علت گفتن تکبیر مروی است که
روزی مشرکان یهود سه مسئله از توریه از راه
حجت از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله سوال
نمودند اول آنکه روح چیست دویم آنکه قصه ذو القرنین
چگونه بوده سیم قصه اصحاب کهف چون تا درین باب
چون آیه نازل نشده بود آنحضرت فرمودند که فردا جواب
شما را بگویم چون کلمه ان شاء الله بر زبان مبارك جاری
نفرموده از آنجا که غیرت الهی است مدت پانزده روز
بروایتی چهل روز وحی از حبیب خود منقطع نمود پس
مشرکان گفتند که ودع علی محمد ربه یعنی وداع کرد
و اگذاشت محمد را پروردگار او پس باین سبب ملال خاطر آن
حضرت غمناك شد تا آنکه جبرئیل آیه و یسئلونك عن الروح
قل الروح من امر ربی و آیه و لا تقولن لشیء انی فاعل

ذکر

ذلك غدا الا ان یشاء الله که در قصه اصحاب کهف است
و آیه یسئلونك عن ذی القرنین با سوره والضحی بر آن
حضرت آورد و گفت خدای تعالی ترا اسلام میرساند
و میفرماید که ای حبیب من خاطر خود را غمگین مدار که این
آیات بینات جواب مشرکین است و سوره والضحی دلیل
است بر آنکه خدا ترا رها نکرده و فرو نگذاشته بتو باد که
هرگز نگوئی که فردا فلان کار را خواهم کرد مگر آنکه ان شاء الله
بر وضم نموده و بر زبان مبارك آوری پس آنحضرت از این
بشارت خوشنود گردید و حمد الهی بجای آورده و تکبیر بر زبان
جاری ساخت مقصد سیم در بیان کیفیت و آداب و معرفت
مقدار تلاوت و طریق ختم قرآن مجید در حدیث وارد شده است
که اقرء القرآن بلحون العرب وایضا مروی است که اقرء
القرآن بصوت الجمل و مشی الجمل و در کتاب کلینی از حضرت

رسول صلی الله علیه و آله مرویست که بخوانید قرآن را بر
الحان و اصوات عرب و حذر کنید از آهنگ اهل فسق و
اهل کبایر عنقریب بیایند بعد از من طایفه چند که ترجیع
و تحریر کنند در قرآن مانند ترجیع و تحریر بلغت مغنیان
و مطربان و نوحه گران و رهبانان و از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم مرویست که لا خیر فی قراءة لا تدبر فیها یعنی نیست
خیر در قرائتی که تدبر در آن نشود **وایضا** مرویست
که چون آیات اواخر آل عمران که ان فی خلق السموات و
الارض است تا یتفکرون فی خلق السموات والارض
نازل شد حضرت صلی الله علیه و آله بعد از خواندن فرمودند
ویل لا کها بین لحییه ثم لم یتدبر فیها یعنی وای لمن
بر آن کسی که بخواند این آیه را ما بین دو کام خود پس تدبر
نکرده باشد در آن و از حضرت امام زین العابدین علیه السلم

مرویست

مرویست که آیات القرآن خزائن کلما فتحت خزانة ینبغی
لک ان تنظر فیها یعنی آیات قرآنی خزینهاست پس هر که
خزینه را بگشاید سزاوارست که از درهای آن نظر کنی
و تلاوت از روی خضوع و خشوع نمایی زیرا که از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که من قرأ القرآن و
لم یرق قلبه و لم ینشا حزنا و وجلا فی سره فقد
استهان بعظم شان الله و خسر خسرانا مبینا یعنی
هر که قرآن بخواند و از برای آن خضوع نکند و دلش رقت
بهم نرساند حزن و ترس در باطنش یافت نشود پس
بتحقیق خاری رسانیده بعظمت و شان الهی و زیان
کار است بزیان کاری روشن بدانکه بتحصیل خضوع و
خشوع و حزن و ترس و رقت قلب چنانست که قبل از
قرائت بکیفیت دل را آگاه سازی بدینمنوال و بدین

عنوان که خدای تعالی چه گونه ترا از کتم عدم بوجود آورده
بصلب پدر و از آنجا بچه نوع نطفه را برحم مادر قرار
داده و او را بچه نحو علقه و علقه را مضغه و مضغه را
دویست چهل هشت پاره استخوان کرده اند بر آن گوشت
و پوست رویانیده و روح باو عطا نموده و همگی
اسباب ضروری از چشم و گوش و سایر اعضاء و حواس
ظاهره و باطنه در او ایجاد نموده پس دو چشمه شیر از
پستان مادر برای پرورش تو ایجاد و جاری نموده که
یکی بمنزله طعام و دیگری بجای آبست و چه گونه مهر ترا
در دل والدین و اقربا جا داده تا آنکه زحمتها و بی خوابیها
درباره تو کشیده مربی تو گردیده تا ترا بحد کمال رسانیده
و از ظلمت جهل بنور دانش فایض گردیدی و دیگر فکر
کنی که چه گونه همگنان و دوستان و همسایگان و آشنایان

ازتو

از تو مفارقت نموده در ظلمتکدهٔ قبر و تنگنای لحد
آرمیده اند و با هوام همخانه گشته و زنان را بیوه و
فرزندان را یتیم گذارده و اموال ایشانرا قسمت نموده و
جای ایشان خالی و یاران ایشانرا فراموش نموده عنقریب
تو نیز هم بایشان ملحق گردیدی و دیگر فکر کنی که تو بنده
نه آزاد و خداوند عالمیان ترا برای این بدنیا آورده که ورا
بشناسی و پرستش نمایی پس قصد تو در تلاوت باید بدین
نحو باشد تا بآخر آیه و مصاحب باشی نیز اگر در هنگام تلاوت
خدای تعالی جل شانه ترا مخاطب ساخته و بخیر و
صلاح و از شر و فساد نهی میفرماید وایضاً مرویست
که زینوا القرآن باصواتکم و نیز مرویست که لکل شیء
حلیة و حلیة القرآن صوت الحسن و خواندن قرآن بسه
وجه وارد شده است اول تحقیق و تحقیق ادای حق قرآنست

بر وجه اتم بی زیاده و نقصان یعنی برسیدن بحقیقت
آن برکت آن و وصول بنهایت شان آن و در اصطلاح
قرا عبارتست از آنکه هر حرفی را حق خود بدهند از تحقیق
همزه است و اتمام حرکات و اعتماد بر اظهار و تشدید
و توفیه غنات و تفکیک حروف و اخراج بعضی از
بعضی بسکت و آسانی و ملاحظه و وقف جایز و در این
تلاوت غالبا قصر و اختلاس و اسکان و متحرک و ادغام
آن نباشد پس قراءت محقق از برای ریاضت لسان و
استحکام الفاظ قطع نظر از تدبر معانی است بجهت آنکه
عجمی که فهم معنی قرآن نکند او را ترتیل و تأنی در قراءت
سنت است زیرا که ترتیل اقرب است به احترام و تأثیر او
بیشتر است در دل از سرعت و بعضی فرق کرده اند میانه
ترتیل و تحقیق به آنکه ترتیل برای تدبر و تفکر و استنباط و

تحقیق

تحقیق برای ریاضت و تعلم است پس هر تحقیقی ترتیل
باشد نه بعکس و معنی ترتیل در مقدمه گذشت دویم حدر
و حدر بسرعت خواندن قرآنست غالبا با تحقیق همزات
و قصر منفصل و تسکین و اختلاس و ابدال و ادغام کبیر
باشد و این نوع ضد تحقیق است برای کثرت ثواب خوانند
چنانچه مرویست که باداء هر حرفی از قرآن هر گاه در
نماز ایستاده باشد خوانده شود صد حسنه و نشسته
پنجاه حسنه و در خارج نماز با طهارت بیست و پنج و
بدون طهارت ده حسنه مقرر است و بعضی از بزرگان
نکته سنگو بجهت ترتیل و تحقیق که ثواب او بزرگتر است و
حدر که ثواب آن بیشتر است گفته اند که ثواب تحقیق مانند صدقه
دادن جواهر گران بها و آزاد نمودن عبد قیمتی است که اکرون
سبک است اما در قیمت مسکین باشد و ثواب حدر مانند

صدقه نمودن زر و سیم بسیار است اگرچه در وزن سنگین آید
اما در ثواب بگوهر گرانمایه تر است سیم تدبر و تفکر و بر این بیشتر
اثبات مبانی تحقیق وحدت و اکثر قرّا طریقه این بوده است
خصوصاً هنگامی که اخذ آن از استادان مینموده اند و
حدیث عبدالله ابن مسعود دلالت بر این میکند اما
معرفت مقدار قرائت چنانست که بعضی از علماء در سالی
یکختم مینموده اند چنانچه گفته که در هر یکسال ختم قرآن
کند حق قرآن بجا آورده و قرآن در قیامت با او خصمی
نکند و در بعضی احادیث آمده که حامل قرآن در چهل روز
یکختم قرآن نماید و بروایتی مکروه است که در یک روز یکختم
قرآن نماید بجهت آنکه در معنی آن تفکر نتواند کرد و در حدیث
دیگر وارد است که در ماه مبارک رمضان شش ختم و در غیر
آن در ماهی سه ختم نماید و از ائمه هدی علیهم السلام چهل ختم

ورود

ورود یافته و نیز شصت و یکختم از بعضی بزرگان در ماه
مذکور منقولست یکی در روز و یکی در شب و یکی در
نوافل و بعضی را قول آنست که از سه روز کمتر ختم قرآن
نشاید و در حدیث صحیح از جناب رسالتمآب
مرویست که صحابه را امر بختم قرآن در یکهفته میفرموده اند
و از بعضی علماء منقولست که ختم قرآن مجید بر چهار نوعست
اول آنکه در شبانروزی یکختم دویم آنکه در ماهی یکختم
سیم در هفته دو ختم چهارم آنکه در هفته یکختم کنند
پس هرگاه در هفته دو ختم نمایند اولی آنست که
یکی را بعد از نافله صبح دوشنبه و یکی را بعد از نافله مغرب
شب جمعه نمایند اما اولی آنست که در هفته بطریق
احزاب ختم نمایند و آن بر چند وجه است اول آنکه شروع
در روز جمعه کند از ابتداء فاتحه تا آخر آل عمران و شنبه

از اول نساء تا آخر توبه یکشنبه از اول یونس تا آخر نحل
دوشنبه از اول بنی اسرائیل تا آخر فرقان و سه شنبه از
اول شعراء تا آخر یس و چهارشنبه از اول والصافات
تا آخر حجرات و پنجشنبه از اول قاف تا آخر قرآن و وجه
دیگر آنست که بجای سوره نساء مائده را ذکر نموده اند
و بجهة ضبط حروف اوایل سور مذکور است و رمز نموده اند
بدین طریق فمی بشوق و وجه دیگر آنست که در روز اول
از فاتحه تا آخر نساء و ثانی از مائده تا آخر اعراف و ثالث
از انفال تا آخر رعد و رابع از ابراهیم تا آخر مؤمنون
و خامس از نور تا آخر سبا و سادس از فاطر تا آخر
حجرات و سابع از قاف تا آخر قرآن و ترکیب رموز
این نوع است فمانا انفق است و در تحفة المسترشدین
باین نحو مسطور است و وجه دیگر آنست که در شب جمعه از

فاتحه تا آخر مائده و شب شنبه از انعام تا آخر توبه و شب
یکشنبه از یونس تا آخر مریم و شب دوشنبه از طه تا آخر قصص
و شب چهارشنبه از زمر تا آخر رحمن و شب پنجشنبه
از واقعه تا آخر قرآن پس هر یک از این وجوه که عمل نماید
خوبست اما مستند اول وجه ثانی است و بجهة حصول مرادات
از مجربات است و بهتر آنست که در هنگام تلاوت تکلم ننماید
و هر روز بعد از تلاوت این دعا بخواند بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم لک الحمد و الیک المشتکی و بک
المستغاث و انت المستعان و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم پس سجده کند و طلب حاجت نماید و بعد از
ختم قرآن مصحف را بدست گرفته این دعا بخواند بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم انی توجهت الیک بهذا المصحف و
باسمائک الکبیر و باسمائک الحسنی و بجمیع ما فیه من

اسمآئك وصفاتك وبجميع كلماتك انزلتها على
جميع انبيآئك ورسلك وبحق حبيبك ونبيك
محمد وآل محمد اقض حاجاتي يا قاضي الحاجات برحمتك
يا ارحم الراحمين و از ابی بن کعب مرویست که چون
حضرت رسول صلی الله علیه وآله ختم قرآن نمودی
ابتدا کردی بفاتحه تا اولئك هم المفلحون خواندی و
بعد از آن بر پا خواستی و با خضوع و خشوع گریان
رو بقبله متوجه دعا شدی و این دعا خواندی
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارحمنی بالقرآن واجعل
لی اماما ونورا وهدی ورحمة اللهم ذکرنی منه
ما نسیت وعلمنی منه ما جهلت وارزقنی
تلاوته آناء اللیل واطراف النهار واجعله لی حجة
یا رب العالمین و منقولست که شخصی از حضرت رسالت

پناه

پناه صلی الله علیه وآله پرسید که بهترین اعمال کدامست
حضرت فرمود که عمل حال یا مرتحل آن شخص عرض کرد
که یا رسول الله حال کدامست و مرتحل چیست آنحضرت
فرمود که ختم کننده قرآن باز ابتدا کننده بآن
یعنی چون ختم قرآن کند ابتدا نماید بحمد تا هم المفلحون
بخواند معنی حال و مرتحل اینست و مسافر را نیز حال
و مرتحل گویند زیرا که از منزلی حرکت نموده بمنزل
دیگر فرود آید **مقصد چهارم** در بیان آنچه متعلقست
بشروع و ختم قرآن مجید بدانکه در هنگام شروع
بقرآءت مستحب است که این دعا بخواند بسم الله الرحمن
الرحیم اللهم صل علی محمد وآل محمد وسلم و عجل
فرجهم اللهم بالحق انزلته وبالحق نزل اللهم عظم
رغبتی فیه واجعله نورا لبصری وشفآء

لصدری و ذهابا لهمی و غمی و حزنی اللهم زین
به لسانی و جمل به وجهی و قو به جسدی و
ثقل به میزانی و ارزقنی تلاوته علی طاعتک
آناء اللیل و اطراف النهار و احشرنا مع النبی
محمد صلی الله علیه و آله و عترته الاطهار الاخیار
الابرار برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد از تلاوت
مستحب است که بگوید صدق الله العلی العظیم و
صدق رسوله النبی الکریم و صدق و صدق
علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و الائمة الابرار من
ذریته صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
و نحن علی ذلک من الشاهدین و الشاکرین و
الحمد لله رب العالمین یا رب العالمین اغفر لنا
وارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین و ایضا مستحب است

که بگوید

که بگوید سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام
علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و منقول است
که ختم کننده قرآن را نزد خدا دعائی مستجاب هست
پس بهتر است آنکه چون ختم قرآن نمائی رو بقبله بیا
بایستی یا آنکه بسجده روی و با خضوع و خشوع و
تضرع مشغول شوی و در قبل و بعد و وسط دعا
صلوات فرستی زیرا که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که دعا معلق است میان زمین و آسمان
و بالا نمیرود تا آنکه صلوات بر آنحضرت و آل او
فرستاده نشود پس بهترین دعاها در این باب
صحیفه کامله است و دیگر دعائیکه بعد از تلاوت
و ختم قرآن از ائمه علیهم السلام مرویست اینست اللهم انی
قد قرأت ما قضیت من کتابک الذی انزلته علی

نبيك الصادق عليه السلام فلك الحمد ربنا اللهم اجعلني
ممن يحل حلاله ويحرم حرامه ويؤمن بمحكمه ومتشابهه
واجعله انسا لي في قبري ومونسا في حشري و
اجعلني ممن ترفعه بقرائته بكل آية قرأها درجة في
اعلى عليين آمين رب العالمين **وايضا** اين دعا را
بخوانند اللهم اهدنا بهداية القرآن وعافنا بعناية
القرآن ونجنا من النيران بكرامة القرآن وادخلنا
الجنة بشفاعة القرآن يا ذا الفضل والاحسان برحمتك
يا ارحم الراحمين **وايضا** اين دعا را بخوانند اللهم اجعل
القرآن لنا في الدنيا قرينا وفي سكرات الموت
بشيرا وفي القبر مونسا وفي القيمة شفيعا وعلى
الصراط نورا وبرهانا ومن النار سترا وحجابا و
في الجنة رفيقا وعلى الخيرات والطاعات كلها

دليلا

دليلا يا دليل المتحيرين يا غياث المستغيثين ويا اله
العالمين اللهم اجعل القرآن ربيع قلوبنا وشفاء
صدورنا وشفيع ذنوبنا وجلاء احزاننا وذهاب
همومنا وغمومنا وبركة في ارزاقنا وزيادة في
اعمارنا ونورا في ابصارنا وقائدنا ودليلنا اليك
والى جنات النعيم ودارك دار السلام مع الذين
انعمت عليهم من النبيين والصديقين والشهداء و
الصالحين وحسن اولئك رفيقا برحمتك يا ارحم
الراحمين **تنبيه** در بيان آداب المتعلم روي عن ابي عبد الله
الحسين ابن علي بن ابي طالب عليهم السلام في عدة الداعي انه
قال من حق المعلم على المتعلم ان لا يكثر السؤال عليه ولا
يسبقه في الجواب ولا يلح عليه اذا عرض ولا ياخذ بثوبه
اذا كسل ولا يشير اليه بيده ولا يغمزه بعينه ولا يشا

في مجلسه ولا يطلب عورته ولا يقول قال فلان خلاف
قولك وان يغشى له سرًا ولا يغتاب عنده ويحفظه
شاهدًا وغائبًا ويعمّ القوم بالسلام ويخصّه بالتحية
ويجلس بين يديه وان كان له حاجة سبق القوم الى خدمته
ولا يمل من طول صحبته فانما مثل النخلة ينتظر متى يسقط
عليه منها منفعة والعالم بمنزلة الصائم القائم المجاهد
في سبيل الله واذا مات العالم انثلم في الاسلام ثلمة
لا تنسد الى يوم القيمة ولهذا متعلم را اهم مهمات
در مجلس قرآت سكوتست ووقار در خدمت استاد
بزرگوار بر ادب بودن با او ونزديك وی ودور وحفظ
حرمت او در غيبت وحضور ونظر كردن بجمال او بعين
كمال فروتنی دادن از همه آن ورجال ودر مجلس او اشاره
بدست وچشم نا نمودن وبايد كه سخن در پنهان نا گفتن

واگر او را ملالی يا كاهلی روی دهد الحاح نا نمودن و
آواز بلند تر از آواز او نا دادن وبدو زانو در برابر او
نشستن وباطراف وجوانب خود نگاه نا كردن واو را
بتحيتی زياده از تحيات ديگران از خاصان مجلس مخصوص
گردانيدن وسخن مخالف سخن او نا گفتن وغيبت او را نا
شنودن بلكه هم در آن رد او كردن والا از آن مجلس برخاستن
وچشم از روی او رها كردن ودر زمان ملال وكلال و
شغل وهم وغم وگرسنگی وتشنگی وخواب واضطراب
نمودن او بر او قرآن نا خواندن ووقت نشاط وشادمانی
او را غنيمت شمردن وبر انواع جفا وبدخلقی وبدمزاجی او
صابر بودن واگر ناخوشی از او مشاهده شود آنرا ابتلا وبلادت
نيكو شمردن واگر بدون سبب جفای بسيار از او صدور
يابد خود را عذرخواهی كردن وچنان نمودن كه گناه از طرف

من بوده که این عتاب بر من روی نموده تا او را دستوری
ندهد ابتدا بتلاوت نکردی اگرچه متعلم از اوستاد بهتر
و ورع و صلاح و حسب و نسب بیشتر بود چنانچه در حدیث
که من استخف استاده ابتلاه الله بثلثة اشیاء نسی ما حفظ
وکل لسانه وافتقر فی آخر العمر یعنی هرکه استاد خود را سبک
وحقیر شمرد حق تعالی او را بسه چیز مبتلا کرداند **اول** آنکه
هرچه خوانده باشد فراموش کند **دویم** آنکه زبانش کلک شود
سیم آنکه در آخر عمر درویش کردد **وایضا** منقولست که هرکه
استاد خود را کوید که چرا فلان چیز چنین است هرکز
رستکار نشود زیرا که نسبت استاد بشاکرد مانند نسبت
پیغمبرست بر امت چه دین را از او فرا میکیرند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که من علم عبدا آیة من
القرآن فهو مولاه یعنی هرکه بیاموزاند بنده را یک آیه از

قرآن او آقای اوست و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا یعنی هرکه بیاموزاند مرا
حرفی پس بتحقیق کردانیده است مرا بنده خود و بعضی را
طریقه آنست آن بوده که چون بنزد استاد میرفتند در راه
تصدق نموده میدادند و میگفتند اللهم استر عیب معلمی
منی ولا تذهب برکة علمه منی که مبادا اصولی از او
ظاهر شود که در باطن او انکاری روی نماید و دل استاد
در عالم معنی از او بد کردد و از تعلیم او منتفع نشود و
برخورداری از عمر نیابد اللهم وفقنا لما تحب و ترضی
من القول والعمل وجنبنا من طول الامل واحرسنا
من الخطا والزلل واقض لنا حوائج الدنیا والآخرة یا ذا
الفضل والاحسان آمین آمین یا رب العالمین

تحیة طیبة محمدیة

ربنا صل على خير الورى
احمد المحمود ختم المرسلين
الذي عرج في سبع سما
هو في الحشر شفيع المذنبين
وعلى المولود بالبيت علي
اسد الله امير المؤمنين
وعلى زوجته بنت النبي
ام سبطي مهبط الروح الامين
وعلى المقتول بالسم الحسن
والحسين المقتدى المستشهدين
والاسير بالبلايا والمحن
سيد السجاد زين العابدين
وعلى شمس الضحى بدر الدجا باقر العلم ملاذ العارفين

وعلى الصادق صباح التقى
وعلى الكاظم غيظ المعتدين
وعلى المدفون بالطوس الرضا
والتقي الطاهر الطهر الامين
والنقي والزكي العسكري
وعلى المهدي محيي الهالكين
نظم المختار الاعمى مدحهم
اثر الراجي لهم شافعين
استجب دعواتنا واغفر لنا
واهدنا امين رب العالمين

خطبة مختصرة لمولانا

محمد بن علي التقي الجواد عليهما الصلوة والسلام حين ارادة تزويج
ابنة المامون لنفسه عليه السلام في الكافي بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانيته
وصلى الله على سيد بريته والاصفياء من عترته اما
بعد فمن فضل الله تعالى على الانام ان اغناهم بالحلال عن
الحرام فقال سبحانه وانكحوا الايامى منكم والصالحين من
عبادكم وامائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله
والله واسع عليم ايضا من الخطب المختصرة في النكاح
لبعض العلماء رضوان الله عليهم بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان
على كل شيء قديرا وصلى الله على اشرف المرسلين محمد واهل بيته
الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا اما بعد
فقد قال الله تعالى وقوله الحق وانكحوا الايامى منكم والصالحين
من عبادكم وامائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم
فقال رسول الله صلعم تناكحوا تناسلوا تكثروا فاني اباهي بكم الامم

القيمة ولو بالسقط والصلوة والسلم على سيد المرسلين وعترته الطاهرين

خطبة وجيزة في النكاح لجدي رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي شرع النكاح لبقاء نوع
البشر وتكثير اشخاصه وحرم السفاح لحفظ النسب ودفع
الضرر وتميز افراده والصلوة والسلم على اشرف رسل الله محمد
هذا دعاي وآله خير عباده اما بعد قنوت
اللهم انت عالم بحوائجنا فاقضها وانت عالم بذنوبنا
فاغفرها وانت عالم باعدائنا فاهلكها وانت عالم
بامراضنا فاشفها وانت عالم بسرائرنا فاصلحها وانت
عالم بمهماتنا فاكفها يا كافي المهمات اللهم يا سبب من لا
سبب له ويا سبب كل ذي سبب ويا مسبب الاسباب من غير
سبب صل على محمد وآل محمد واغننا بحلالك عن حرامك وبطاعتك
عن معصيتك وبفضلك عمن سواك يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام

۱۳۲۱

وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر ویقولون
انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمین

ذکر

وما هو الا ذکر للعالمین
انه لمجنون لما سمعوا الذکر
ویقولون وما هو